

# افزودن

فصلنامه سیاسی اقتصادی فرهنگی اجتماعی  
مستقل دانشجویی دانشگاه شیراز  
سال اول، شماره دوم، بهار ۱۴۰۲

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان



آنچه در این شماره می خوانیم...



عشق  
سرما سوزان است  
مرد میدان بود  
چپ و راست



هر چیزی که واجب هئاس باید بدونر اینجاست...

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه سیاسی اقتصادی فرهنگی و اجتماعی  
در نگاه شیراز

سال اول، شماره دوم، بهار ۱۴۰۲

شماره مجوز: ۷۲۸/ک ن ش

صاحب امتیاز: فاطمه فیلوذی

مدیر مسئول: مجتبی ایزانلو

و سردبیر: فاطمه فیلوذی

طراح و صفحه آر: فاطمه فیلوذی

هنست تحریریه:

احمد رضا پوردرویش، امیر حسین سلیمانان، مجتبی ایزانلو، مینا مختاری، هدیه بهروز،

زهرا شمیری، فاطمه غلامپور، صدیقه روستا، مجتبی عزیزی، آرشام کمالی مقدم،

کاش روزی برسد،

که به هم مرز ده دهیم...

یوسف فاطمه آمد

دیدیم...؟!!

من سلامش کردم...

پاسخ داد امام

پاسخش طوری بود!

با خودم زمزمه کردم که امام...

بی شناسد مگر این بی سرو بی سامان را؟!!

و شنیدم فرموده...

تو همانی که «فرج» بی خواندی...

# سیاسی



تقابل ایران با اسرائیل... ۶

نقد سیاسی فیلم... ۱۰

پدران شعار زن، زندگی، آزادی... ۱۲

به نام بهار آفرینش بر همما  
سیاس خدای بزرگ را که توفیق عنایت فرود تا پس از طر  
مراحل کوناگون و پیکیر هار فراوان دو وسیه شماره فصلنامه  
هناس را تقدیم علاقمندان نمائیم.  
فغترم به اینکه از تماشا اساتید، دانشجو یان و پژوهشگران عزیز  
رشته هار کوناگون دعوت کنم تا در یک همکار پایدار، به  
غنا هر چه بیشتر این نشریه کمک کنند.

در اینجا لازم است از مسئولان و دست اندرکاران فریوط  
در معاونت فرهنگ دانشگاه شیراز، خانه نشریات دانشگاه شیراز  
و... که زینت ساز و حافز انتشار این نشریه هستند کمال قدر دانر  
را داشته باشم. همچنین همیمان تربی درودها و سپاس را تقدیم  
اعضای محترم هیأت تحریریه و همکاران اجرایی رفعت کوش  
نشریه فر کنم که بر تردید بدون حضور با انگیزه آن‌ها، انجام هیچ  
کار در این زینت ممکن نبود.

فاطمه فیلوندر

مدیر مسئول و سردبیر هناس

## تقابل ایران با اسرائیل در مرزهای شمالی

احمد رضایی  
فقه و مبانی حقوق  
اسلامی دانشگاه شیراز



کنار احساسات قوم گرایانه می تواند اوضاعی انفجار آمیز در استان های شمال شرق ایران ایجاد کند. قطعاً جنگ پنهان بین ایران و اسرائیل به مناطق جدیدی گسترش خواهد یافت هر چند این استراتژی جدیدی نیست چرا که ایران مدت ها است از این استراتژی در منطقه خاورمیانه استفاده کرده و همواره به دنبال ایجاد جای پای برای زیر فشار قرار دادن دشمنان و رقبای خود است.

اسرائیل و جمهوری آذربایجان از سال ۱۹۹۲ روابط نزدیکی داشته اند. بعد از فروپاشی شوروی و استقلال آذربایجان، اسرائیل در به رسمیت شناختن آذربایجان جزء پیشگامان بود و سفارت خود را در سال ۱۹۹۳ در باکو افتتاح کرد. با این حال، آذربایجان در طول این سالها با وجود روابط گسترده اقتصادی، تجاری و نظامی با این رژیم و برخورداری از دفاتر تجاری و گردشگری در اسرائیل تا کنون اقدام به افتتاح سفارت در این رژیم نکرده بود؛ چرا که از خشم دیگر کشورهای مسلمان نگران بود و نمی خواست در بین ملت های مسلمان منفور باشد. طی دو سال اخیر اما تحولاتی در عرصه منطقه ای رخ داده که هزینه های این اقدام را برای مقامات آذربایجان کاهش داده است. شکل گیری پیمان ابراهیم و عادی سازی روابط دیپلماتیک امارات، بحرین و سودان با اسرائیل مهم ترین اقدامی بود که با مشارکت بنیامین نتانیاهو (در دوره قبلی نخست وزیر اش) و دونالد ترامپ (رئیس جمهوری سابق آمریکا) به ثمر رسید و تا بوی رابطه کشورهای اسلامی با اسرائیل را شکست

اعراضات اخیر در ایران، لطمه ای که این امر به وجهه و اعتبار منطقه ای و بین المللی کشور زده و البته

مشغول شدن دولتمردان ایرانی به مقابله با چالش های داخلی، از دیگر دلایلی بوده که سبب شده است تا باکو، بی پروا و یا حداقل با نگرانی کمتر از اقدامات و واکنش های احتمالی ایران، تصمیم به علنی سازی و آغاز روابط رسمی دیپلماتیک با رژیم صهیونیستی بگیرد.

بر این اساس روابط اسرائیل و آذربایجان که در طی سه دهه اخیر در انحاء مختلف وجود داشته و در جریان بوده، حال در مقطع کنونی به شرایطی مهیا رسیده که مقامات آذربایجان را متقاعد کرده است که افتتاح سفارت و علنی ساختن روابط با اسرائیل برای آنها کم هزینه و دارای منافع متعدد خواهد بود.

بر این اساس آغاز روابط رسمی آذربایجان و اسرائیل و افتتاح سفارت آذربایجان در تل آویو، بیشترین خطرات را متوجه امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران خواهد کرد؛ رژیم صهیونیستی به ویژه به سردمداری بنیامین نتانیاهو، حامی اصلی تغییرات ژئوپلیتیک در شمال ایران است و می کوشد در این مسیر آذربایجان و ترکیه را هم با خود همراه کند و پروژه تجزیه ایران را رقم بزند.

عادی سازی روابط با آذربایجان برای رژیم صهیونیستی به معنای حضور پررنگ تر در خاک این کشور و فروش تسلیحات بیشتر به آن نیز هست و چنین موقعیتی در نزدیکی مرزهای ایران همواره جزء برنامه های راهبردی رژیم صهیونیستی بوده و می تواند برگ برنده های همچون جاسوسی و رصد دائم و اقدامات فوری علیه جمهوری اسلامی، در زمان های مقتضی را نصیب این رژیم کند.

از سوی دیگر تمایل مقامات رژیم صهیونیستی به قرار دادن ایران در انزوا و تحمیل فشار همه جانبه بر

کشورمان، گسترش کمک این رژیم و تحریک مقامات باکو برای در اختیار گرفتن گذرگاه زنگزور و قطع راه های ارتباطی ایران به ارمنستان و اروپا را سبب خواهد شد.

در گام نخست شاید کاربردی ترین راهبرد در مواجهه با این موضوع، تنش زدایی و تلاش برای بازگرداندن آذربایجان به جبهه کشورهای اسلامی مخالف اسرائیل از طریق رویکردهای ایجابی و پررنگ کردن مزایای همکاری های اقتصادی، تجاری، ترانزیتی و حتی نظامی دوجانبه است. بهره گیری از شبکه های اجتماعی و آگاه سازی افکار عمومی مردم آذربایجان و منطقه نسبت به عواقب و تبعات تصمیم نمایندگان پارلمان برای عادی سازی روابط با اسرائیل نیز از دیگر راهکارهایی است که می تواند به واسطه ایجاد جبهه فراگیر ضد اسرائیلی، اثر بخش و مفید باشد. در گام آخر دولت و وزارت امور خارجه می توانند با همراهی و همفکری نهادها و دستگاه های نظامی - اطلاعاتی کشور، رویکردی اتخاذ کنند که مقامات آذربایجان را از تصمیم خود منصرف کرده و هزینه آغاز روابط دیپلماتیک با اسرائیل را برای این کشور بالا ببرد.

اسرائیل اگرچه به دور از منطقه محل وقوع منازعه است، اما منافع راهبردی مهمی در قفقاز جنوبی دارد. روابط آذربایجان با اسرائیل موجب شده تا روابط میان اسرائیل و ارمنستان کم اهمیت جلوه کنند.

روابط تجاری و نظامی گسترده میان آذربایجان و اسرائیل معاملات میان این دو از مقیاس گسترده ای برخوردار است. در سال ۲۰۱۲، گزارشاتی منتشر شدند مبنی بر اینکه آذربایجان ۱/۶ میلیارد دلار تسلیحات تولید صنایع هوافضای اسرائیل خریداری کرده است. در سال ۲۰۱۶، بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل اظهار داشت آذربایجان تسلیحاتی به ارزش ۵ میلیارد دلار از اسرائیل خریداری کرده

است (هواپیماهای بدون سرنشین و سیستم های ماهواره ای). در سال ۲۰۱۷، مؤسسه تحقیقات بین المللی صلح استکهلم گزارش داد باکو فناوری های نظامی به ارزش ۱۲۷ میلیون دلار از اسرائیل خریداری کرده است.

این بدان معنا نیست که همه چیز راحت و بی دردسر پیش رفته است. همکاری میان آنها گهگاه با وقفه نیز همراه بوده است. در سال ۲۰۱۷، ادعاهایی مبنی بر اینکه یک شرکت اسرائیلی سازنده پهپاد در جریان نمایش یکی از پهپادهای «انتحاری» خود تلاش کرده ارتش ارمنستان را از طرف آذربایجان بمباران کند، مطرح شدند. وزارت دفاع اسرائیل در اقدامی نادر مجوز صادرات را به حالت تعلیق درآورد.

با این حال، بطور کلی همکاری های نظامی دوجانبه از زمان استقلال آذربایجان در سال ۱۹۹۱ ادامه داشته اند. اسرائیل مایل بوده فناوری های پیشرفته را در اختیار باکو بگذارد، آنها هم در سطحی که ایران و حتی مسکو از آن بی بهره اند.

همکاری های تاکتیکی علیه ایران؟ اما حوزه تجارت به تنهایی نمی تواند بستر کافی برای روابط ژئوپلیتیکی بلند مدت را رقم بزند. آذربایجان و اسرائیل از منافع اساسی مشترک دیگری نیز برخوردارند که مسئله ایران یکی از مهم ترین آنهاست.

ایران در جنوب آذربایجان واقع شده و دشمن اصلی اسرائیل به شمار می رود، حال آنکه باکو و تهران نیز روابط آشفته ای دارند. البته روابط دیپلماتیک میان دو کشور برقرار است و تماس های اقتصادی گسترده ای نیز

میان آنها صورت می گیرد (عمدتاً از طریق کریدور اقتصادی جدید شمال - جنوب که از آذربایجان می گذرد، هر چند در قالب این کریدور می توان دستاوردهای بیشتری را رقم زد). با این وجود، باکو نگران اقدامات ایران است که می توانند جایگاه آذربایجان

را در قفقاز جنوبی و دریای خزر دچار مشکل کنند.

نگرانی های تهران در خصوص جاه طلبی های سیاسی تجزیه طلبان ایران نیز به این مسئله دامن زده است. تهران تصور می کند اظهارات تجزیه طلبانه ممکن است در فرصت مناسب مطرح شوند و ایده یک «آذربایجان بزرگ» مطرح شود. اینها همه فرض و گمان هستند، اما سطح بالایی از بی اعتمادی میان دو کشور وجود دارد.

این وضعیت طبیعتاً موجب می شود اسرائیل به یک شریک مناسب برای آذربایجان تبدیل شود. وضعیت جغرافیایی آذربایجان در مرز ایران موجب شده تا این کشور مکان ایده آلی برای جمع آوری اطلاعات راهبردی باشد. منابع رسانه ای مدعی اند که اسرائیل در دهه ۱۹۹۰ به باکو کمک کرده تا ایستگاه های الکترونیکی جمع آوری اطلاعات در امتداد مرز با ایران ایجاد کند.

فشارهای ژئوپلیتیکی از طرف روسیه و ایران

روابط نزدیک میان اسرائیل و آذربایجان همچنین در چارچوب چشم انداز گسترده تری می گنجد که آمریکا برای منطقه در نظر گرفته است. در اوایل دهه ۱۹۹۰، واشنگتن روابط مثالی میان ترکیه، آذربایجان، و اسرائیل را تشویق می کرد. گرجستان نیز بعدها به این کشورها اضافه شد، هر چند حمله روسیه به گرجستان در سال ۲۰۰۸ احتمال حضور گرجستان در این روابط را از بین برد و بحران در روابط میان اسرائیل و ترکیه نیز به این سازوکار لطمه زد.

مدل ژئوپلیتیکی علیرغم برخی ناکامی ها کارساز بوده است. آذربایجان و اسرائیل همچنان منافع ژئوپلیتیکی خود را در راستای حفظ امنیت در منطقه مهم و حیاتی می دانند و گرجستان نیز از یک نقش ترانزیتی در این خصوص برخوردار است. باکو ۴۰ درصد نیازهای نفتی اسرائیل را

تأمین می‌کند و نفت این کشور از طریق خط لوله باکو - تفلیس - جیحان به اسرائیل صادر می‌شود. روابط دوجانبه میان اسرائیل و آذربایجان نقاط ضعفی نیز دارد. آذربایجان با فشارهای ژئوپلیتیکی از طرف روسیه و ایران مواجه است و جنگ گاه‌سرد و گرم با ارمنستان نیز یک مشکل پایدار محسوب می‌شود. در چنین شرایط ژئوپلیتیکی سخت و دشواری، باکو مجبور است روابط با اسرائیل را به دقت متوازن سازد تا مبادا در معرض فشارهای سنگین از طرف تهران، مسکو، و حتی آنکارا قرار گیرد.

منطقه مهم آسیای میانه و قفقاز به آوردگاه ضدایرانی تازه رژیم صهیونیستی، ناتو و ترکیه مبدل شده اند و این کشورها در تلاش هستند تا با طراحی مسیرهای ترانزیتی انتقال کالا و انرژی بدون حضور ایران و نیز تاثیرگذاری بر حاکمان سیاسی کشورهای مذکور و ترویج گفتمان ضدایرانی زمینه را برای بهره برداری های لازم در آینده به وجود آورند. ترکیه یکی از بازیگران اصلی ضد ایرانی در آسیای میانه است. این کشور از ۴۰ سال قبل حاضر به اتصال راه آهن ایران در مرز رازی به خط راه آهن محلی خود در غرب کشور نبوده است تا مسیر ترانزیتی کشورمان به اروپا تثبیت و پروتکت نشود. رجب طیب اردوغان، رئیس جمهوری ترکیه، در عین حال در تلاش است تا با ایجاد درگیری های مکرر نظامی در شمال سوریه و عراق از شکل گیری مسیر ترانزیتی و کریدور ایران تا دریای مدیترانه از طریق این دو کشور نیز جلوگیری کند. اما قفقاز و آسیای میانه به محل فعالیت اصلی ضدایرانی اردوغان مبدل شده است. در یک ماه اخیر اردوغان با همکاری الهام علیف، رئیس جمهوری آذربایجان، تلاش کرده تا گاز ترکمنستان را به اروپا صادر کند. در شرایطی که ایجاد خط لوله بدین منظور از طریق



خاک ایران کم هزینه تر و ساده تر است، اردوغان و علیف اصرار دارند گاز ترکمنستان را از طریق دریای کاسپین به آذربایجان و سپس گرجستان و ترکیه و اروپا برسانند. با توجه به اینکه ایران کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر را به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسانده، این کشورها قادر به لوله گذاری در بستر دریای کاسپین نخواهند بود و باید از روش های پرهزینه ای مثل به کارگیری انواع شناورها استفاده کنند. ازبکستان که طی یک ماه گذشته از مسیر ریلی و جاده ای ترکمنستان و ایران برای انتقال کالا به ترکیه و اروپا استفاده کرده بود، مدتی است به تحریک ترکیه به استفاده از کریدور میانه روی آورده تا از روش ترکیبی، وقت گیر و بسیار پرهزینه تر ریلی - دریایی - ریلی استفاده کند و ایران را مجدداً از منافع اقتصادی حضور در مسیرهای کریدوری محروم کند.

علاوه بر تلاش برای حذف ایران از مسیرهای کریدور تلاش برای ایجاد ذهنیتی منفی در قبال ایران در منطقه آسیای میانه توسط اتحادیه اروپا، رژیم صهیونیستی، عربستان سعودی و ترکیه به شدت در جریان است. سرمایه گذاری های اتحادیه اروپا بر پروژه های راهبردی منطقه مثل «سد راغون» در تاجیکستان و «کمر بند میانی» بسیار مورد توجه

است و در راستای ضربه زدن به اقتصاد و جایگاه منطقه ای روسیه و جلوگیری از افزایش نقش ایران در این منطقه تحلیل می‌شود.

اکنون مشخص است که روابط رژیم غاصب صهیونیستی با کشورهای آسیای مرکزی مدت زیادی است به صورت علنی برقرار بوده و این رژیم با ایجاد زمینه های اجتماعی مورد نیاز، اکنون به صورت آشکار در حال اجرای سیاست های خصمانه ضد جمهوری اسلامی ایران در این کشورهاست. در این بین دستگاه های فرهنگی، نظامی، اطلاعاتی و سیاست خارجی ایران باید به فعالیت های دشمنان جمهوری اسلامی ایران در کشورهای آسیای میانه توجه جدی تری داشته باشند و تلاش های خود را به روابط بین دولت ها محدود نکنند و برای مردم و بدنه اجتماعی این کشورها نیز برنامه هایی جدی داشته باشند.

با توجه به مواردی که تنها به عنوان چند نمونه از تحرکات دشمنان ایران در آسیای میانه ذکر شد، ایران باید مسیرهای کریدوری مناسب خود را فعال تر کرده و از آنها برای تحقق منافع اقتصادی و سیاسی و امنیتی خود بهره بگیرد. البته شکل گیری اجماع در این زمینه مستلزم همفکری و همراهی همه دستگاه های مسئول است، ولی چندین پیشنهاد که



کمکی به تقویت دیپلماسی در در زمینه مقابله با این تحرکات بهتر است در دستور کار باشد:

۱- با توجه به تحریم ایران و روسیه هزینه و زمان بالای مورد نیاز برای شکل گیری کریدورهای جاده ای و ریلی، استفاده از ظرفیت دریای کاسپین به عنوان مسیری به دور از مزاحمت و دسترسی آنی باکو، ترکیه و ناتو باید مورد توجه جمهوری اسلامی باشد تا کریدور شمال به جنوب هر چه سریع تر رونق بیشتری بگیرد. ساخت انواع شناورهای رو - رو، نفتکش و کشتی های لایروب در داخل کشور به همین علت باید سرعت بگیرد. در همین راستا باید شرکت های کشتی سازی داخلی و به خصوص شرکت کشتی سازی صدرا که در ساحل دریای کاسپین و در حوالی نکا دارای یک کارخانه تعمیر و کشتی سازی پیشرفته است، مورد توجه و حمایت قرار بگیرند.

۲- تکمیل راه آهن اینچه برون در مرز ایران و ترکمنستان که فعلاً مسیر ریلی آن به گنبد کاووس تکمیل شده است، اهمیت فراوانی دارد. با اتصال این خط آهن به آزادشهر و سپس شاهرود، انتقال کالا به جنوب و غرب کشور برای چین، روسیه و کشورهای آسیای میانه تسهیل می‌شود و رقابت با کریدور میانی مورد

تجربه ثابت کرده آمریکا برای رسیدن به اهداف خود از دیکتاتورهای تهی مغز برای جریان سازی علیه کشورهای منطقه استفاده می‌کند. آقای علی اف سعی دارد به لحاظ سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی با تکیه بر کمک های نظامی و مالی ترکیه، رژیم اسرائیل و آمریکا به نوعی ایران بزرگ را تهدید کند اما ایران قدرتی غیرتهاجمی و دارای قدرت در منطقه و جهان است. علی اف قبل از هر گونه اشتباه باید به داخل آذربایجان و ترکیب جمعیتی اش نگاه کند که بیش از هفتاد درصد مردمش وابستگی روحی و روانی و معنوی به ایران دارند.

اما آذربایجان و شخص آقای علی اف باید بدانند که ایران تا کنون خویشتنداری کرده و سعی کرده است، وارد یک تنش مرزی با آذربایجان نشود، با این حال صبر ایران در برابر اظهارات سخیف او و همکاری با اسرائیل حدی دارد و اگر لازم باشد تنبیه سختی در انتظارش خواهد بود.

منطقه تحمل یک جنگ جدید ندارد، به ویژه اینکه منطقه آسیای میانه پیچیدگی زیاد دارد و ایران ارتباط گسترده ای با این منطقه به لحاظ سیاسی و اقتصادی دارد، این مسایل موجب شده ایران با آذربایجان و شخص علی اف مدارا کند، اما قطعاً این رفتار ابدی نیست و در صورت نیاز ایران عکس العمل سریع و جدی نشان خواهد داد.

#### منبع

- ۱: گفت و گو سایت ایستا با حسن هانی زاده
- ۲: سایت دیپلماسی ایرانی، خبر راه کریدور، احسان موحدیان
- ۳: سایت دیپلماسی ایرانی، تهدید در مرز شمالی، محمد مهدی مظاهری
- ۴: سایت مشرق، مقاله درباره اندیشکده صهیونیستی
- ۵: مقاله ایران و اسرائیل و تاثیر آن بر روابط سیاسی و امنیتی اسرائیل و آذربایجان، مجید رضامومنی و امید رحیمی

#### نتیجه

مواضع و تهدیدات علی اف بیش از آنکه بر قدرت خودش متکی باشد، برگرفته از فشارهای ترکیه و اسرائیل و آمریکا علیه ایران با هدف ایجاد شکاف بین ایران و آذربایجان است. متأسفانه آقای علی اف همان رفتار تهاجمی را پیش گرفته است که صدام حسین اوایل انقلاب اسلامی علیه ایران اتخاذ کرد اما بعد دیدیم که صدام چه سرنوشتی دچار شد.





میرحسین سلیمانی  
پژوهشگر سیاسی عقیدتی

## پدران شعار زن، زندگی، آزادی

به نام بی نیاز عالم آرا، خدای فاطمه آرام دل هـ

شاید آدم اگر این را بداند که چه کسانی داعیه دار این شعار هستند به معنی واقعی کلمه شاخ دریاورند!

دقیق کسانی شعار زن زندگی آزادی را فریاد می زنند و آن را نجوا می کنند که بیشترین ضدیت برای زن و برای آزادی و برای زندگی دارند.

یادی کنیم از گروهک منحوس مجاهدین خلق، اگر ترور های دهه شصت و همکاری با ارتش صدام و خیانت های پی در پی و نفوذ بین مقامات و ریختن خون مردم عادی و دیگر جنایاتشان را کنار بگذاریم، می بینیم که دقیقا همین افراد که در حال حاضر در فضای سایبری و پلتفرم های مجازی در حال فعالیت هستند قاتل آزادی و زندگی هستند و باید گفت آیا می گویند زن و زندگی و آزادی؟؟

عجب! برای ما باید سوال باشد چگونه سازمانی که زانش همه حجاب اجباری و پوششی با یونیفرم یکسان دارد دم از آزادی و زن می زند؟ باید به این ها ازدواج سازمانی را نیز اضافه کرد؛ چقدر مسخره فکر کنید به شما حکم کنند و دستور دهند باید با فلانی ازدواج سازمانی کنی! واقعا که جایی برای حرف نمی ماند برای هم آزادی و هم زندگی و هم زنان!

پس از یاد سابقه درخشان سازمان مجاهدین خلق باید ذکر کنیم آقای شاهزاده رو؛ ایشان که برای این شعار یقه دریده است، مثل اینکه اظهارات پدر را در باره زنان فراموش کرده! اصلا چرا راه دور؟ ایشان حتی نظر داشتن روی دختر مورد علاقه برادرش را هم فراموش کرده؟

اینکه در ایران پدر بزرگ دانشمند بی سوادش زنان را اجبارا به کشف حجاب سوق می داد را چه؟ خوب این هم از جناب پهلوی؛

خوب مورد بعد... ایالات متحده آمریکا این مورد دیگر به کلی شوخی است.

با یک نظر به تاریخ معاصر ایالات متحده می توان دید که انقلاب جنسی در این کشور که به کشورهای دیگر نیز سرایت کرد چه بلایی سر بنیاد خانواده و چه بلایی سر ارزش و شرف زنان آورد.

باید دید که در ایالات متحده تا چه اندازه شاهد تجاوزها و تعرضات و همچنین فرزندان نا مشروع هستیم! خوب این از زن، زندگی هم که مشخص است، رنگین پوستان که کلا دارای این حق نیستند و شبیه حیوانات دیده می شوند و آزادی هم عالیست...

خوب نیت داشتم از انگلیس هم بگویم یادم آمد اخیرا پلیسی به جرم تجاوزات و تعرضات متعدد در حال محکومیت در انگلیس است، چقدر آزادی، چقدر زن و چقدر زندگی

خب گروه بعدی مورد نظر معصومه علینژاد بود که وقتی فکرش را کردم دیدم مسیح پولی نژاد ارزش پرداختن ندارد، همین بس که در وی او ای بارها مسئله تعرضات جنسی مهدی فلاحتی مطرح شده اما این خانم آزادی خواه و محترم در حال سیر در دلار های زیاد تر از قبل بودند

در اوایل ناآرامی ها خبری مبنی بر دیدار مکرون و مسیح علینژاد منتشر شد که معلوم شد فرانسه عزیز، مهدی دموکراسی نیز داعیه دار زن زندگی آزادی است، خوب کاری به جنبش جلیقه زرد ها ندارم، خون آلوده به ایدزی که به کشور ما داده و برخورد بد با زنان مسلمانان و اسلام ستیزی آن ندارم؛ فقط ببینید در نشریاتش ادعا آزادی بیان دارد اما همین نشریات جرعت نوشتن یک خط نقد هلو کاست رو ندارند! زیبا نیست؟

عرصه خالی شد؟  
خب عزیز بعدی را خود شما بررسی کنید؛  
باتشکر



# روایت

۱۴... پروین اعتصامی

۱۶... مجموعه اشعار

۱۹... ننه آقا

۲۱... رودکی

۲۲... حاجی فیروز بابای نوروز

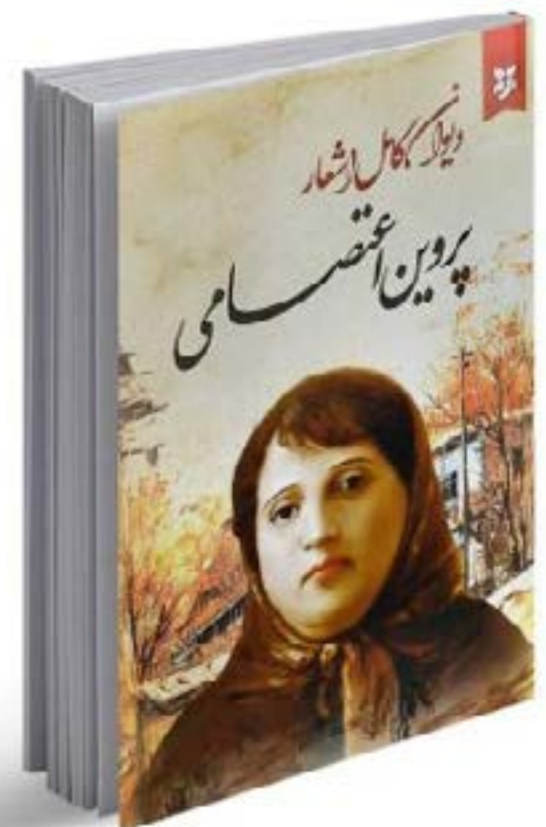
۲۳... معرفی ها

## پروین اعتصامی



نام اصلی وی رخسنده است در روز ۲۵ ام اسفند ۱۲۸۵ در تبریز چشم به جهان گشود. در سن ۳ سالگی به همراه خانواده به واسطه ی شغل پدرش به تهران آمد. این شاعر ادب دوست از همان دوران کودکی (۷ سالگی) به ادبیات و سرودن شعر علاقه و ذوق فراوان نشان داد. زمانی که پدرش یوسف اعتصامی یا اعتصام الملک متوجه این استعداد سرشار و ذوق هنری فرزندش شد با همراهی کردن وی استعدادش را شکوفا کرد. پروین دوره ای از زندگی اش را با فراگیری زبان های ادبیات فارسی و انگلیسی نزد پدر گذراند. در خانه ی پدری به دلیل شخصیت علمی و ادبی پدرش که رفت آمد زیادی با بزرگان علم و ادب داشت که وی نیز از آن بی بهره نماند. اعتصام الملک با افرادی همچون بهار، دهخدا، اقبال آشتیانی دیدار دوستانه داشت. به

می توانیم بدون شک از پروین اعتصامی به عنوان یکی از افتخارات ملی در عرصه ی زبان و ادبیات فارسی یاد کنیم. در این مقاله سعی شده با تکیه بر توضیحاتی که در باره زندگی شخصی، سبک زندگی، آثار ایشان داده شده همچنین با نگاهی به افکار اعتقادات ایشان مخاطب شناختی نسبی نسبت به ایشان پیدا کند. همچنین با توجه به اینکه برای هر ایرانی ضرورت دارد که هویت و فرهنگ کشور خودش را به خوبی بشناسد و برای آینده از آن بهره ببرد اگر نگاهی به تاریخ ادبیات کشور عزیزمان ایران بیاندازیم درمی یابیم که در زمینه ی ادبیات بسیار غنی و درخشان است و آگاهی از زبان و ادبیات فارسی در دوره ی های گذشته و معاصر می تواند الگویی مناسب برای ما و آیندگان مان باشد زندگی نامه پروین اعتصامی که



دلیل تسلط کامل اعتصام الملک به زبان های عربی و فرانسه، وی به مجلاتی که از قاهره، دمشق و بغداد می رسید دسترسی کامل داشت. همین معلومات و سواد پدر بود که عامل تربیت صحیح و همچنین آشنایی پروین با نخبگان علم و ادب و زبان های دیگر شد. دوران تحصیل خودش را در مدرسه ی دخترانه آمریکایی که در تهران در سال ۱۲۵۳ تاسیس شده بود گذراند. بعد از اتمام درس در ۱۸ سالگی به تدریس ادبیات فارسی و انگلیسی در همان مدرسه مشغول شد. در تاریخ ۱۹ تیرماه ۱۳۱۳ در سن ۲۸ سالگی با فضل الله اعتصامی گرگانی ازدواج کرد و همراه او به کرمانشاه رفت. همسرش پسر عموی پدرش بود، که فردی نظامی بود (افسر شهربانی) وی اخلاقی تند و خشن داشت و از نظر روحی و اخلاقی هیچ شباهتی به پروین نداشت برادر اعتصامی ابولفتح اعتصامی می گوید این ازدواج متناسب نبود اخلاق نظامی همسر پروین که با روح لطیف و آزاد او مغایرت داشت. سرانجام ۲ ماه بعد از اینکه پروین خانه اش را ترک کرد و به خانه ی پدری بازگشت در مرداد ۱۳۱۴ از همسرش رسماً جدا شد. وی در دوران تاهل بچه دار نشد و هیچ فرزندى نداشت. پس از جدایی مسیر پیشرفت اعتصامی هموار تر شد به دلیل وضعیت نابسامان اجتماعی دربارۀ زنان پدرش تا قبل از طلاق وی اجازه چاپ اشعار را نمی داد و با چاپ شدن دیوان پروین به شدت مخالفت می کرد. اما پس از طلاق توانست اولین دیوان شعر خود را در سال ۱۳۱۴ به چاپ برساند. سپس به عنوان کتابدار در دانشسرای ملی مشغول کار شد. بعد از ۹ ماه از کار دست کشید. هنوز هم می توان کتاب هایی را یافت که پشت جلد آن ها نوشته های دست نویس از

پروین دیده می شود که نظرش را در آن ها به ثبت رسانده

## مرگ و پایان زندگی

پدرش اعتصام الملک در سال ۱۳۱۶ جان خودش را از دست داد این شاعر فرهیخته تنها ۴ سال پس از مرگ پدر عمر کرد هم زمان با تلاش های برادرش برای چاپ دیوان دوم به بیماری حصبه مبتلا شد. پروین در ۳۴ سالگی در نیمه شب ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ در حالی که پزشک برای چندمین بار بالای سر او حاضر می شد در آغوش مادر جان خود را از دست داد. پیکر این شاعر نام اور در کنار مزار پدرش در قم در جوار حرم کرمه اهل بیت حضرت معصومه (ص) دفن شد

## شعر روی سنگ قبر

اینکه خاک سپاهش بالین است  
اختر چرخ ادب پروین است  
گرچه جز تلخی زایام ندید  
هرچه خواهی سخنش شیرین است  
صاحب ان همه گفتار امروز سائل  
فاتحه و یاسین است  
پس از فوت برای پروین مراسم رسمی و یادبودی برگزار نشد. از پاسخ محرمانه فرمانداری استان قم در ۱۸ فروردین ۱۳۲۰ به تلگراف رمزی وزارت کشور با موضوع (حمل پیکر دختر اعتصام الملک) می توان دریافت که رضا شاه نسبت به وی حساسیت داشته. اما طرفداران و علاقه مندان به پروین در سال ۱۳۲۱ بعد از خروج رضا شاه پهلوی از ایران در مجلس یادبودی برگزار کردند و با سرودن و خواندن اشعاری با موضوع سکوت

پهلوی در مقابل پروین اعتراض خود را نشان دادند

ای مرغک خرد زاشیانه  
پرواز کن پریدن آموز  
تا کی حرکات کودکانه

در باغ و چمن چمیدن آموز  
رام تو نمی شود زمانه  
رام از چه شدی رمیدن آموز.....

با خواندن و تفسیر این اشعار به راحتی می توان دریافت که شاعر از همان کودکی با کتاب و مطالعه مانوس بوده است. این شاعر بزرگ به حمایت از حقوق زنان پرداخت معترض به بیسوادی زنان بی خبری آنان از اوضاع اجتماعی و فرهنگی و راه درمان را تعلیم تربیت می دانست.



آینه، آسمان و دل  
نوید آرامش ورهایی می دهند  
و در اوج تاریکی شبی سهمناک  
از طلوع آرزوها سخن می گویند

زهرآشمشیری  
فارغ التحصیل کارشناسی حقوق  
دانشگاه شیراز

آینه، آسمان و دل  
این هر سه و سیه تمام نما  
در کشاکش امواج روزگار  
چنان کشتی نجات، اشک را به لبخند بدل می کنند  
در آن هنگام که گلوله های تردید  
باقساوت خویش،  
باورهای آدمی را نشانه می روند  
و درد، این مهمان ناخوانده  
رنج را به ارمغان می آورد

تقویم چشمت  
فال چشمت  
هر صبح  
شاخ و شانه می کشد  
بر تقویم حیرت و  
به پلک زدنی  
وا می رود  
شیرازهی دنیا

هدیه بهروز  
کارشناسی مهندسی بهداشت محیط  
دانشگاه آزاد علوم پزشکی تهران

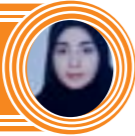
زاهد مطلوب  
قندیل شده پرتوی حسن اش به سر  
آشوب  
دل بسته و دلداده شدم در صف مغلوب  
آوای افق داشتم اما به نگاه اش  
با سر به زمین خوردم و در حسرت  
سرکوب

با نیم نگاهی به دو چشمان غریبش  
تا عرش بر فتم من دل بسته ی محجوب  
پیمانۀ زمین ریختم و عرش بگرد  
دیوانه خطابم شد و مجنون شده محسوب  
در نای غزل مست شد از جام نگاهش  
مردود شده، دست چپ ام داد به مکتوب  
سیمای بر آشفته ی من هم نظری کرد  
با مذهب عشقش بشدم زاهد مطلوب!



داستان

## ننه آقا (قسمت دوم)

صدیقه روستا  
کوشنلی  
رون شنلی

باران روی صورتم پاشیده شد، انگار خدا میخواست یک جا مرا خیس کند! سریع پناه گرفتم تا بیشتر از این خیس نشدم و به قول مادرم سینه پهلو نکرده ام! یکهو یاد میثم افتادم که در مدرسه دهنش را پر از آب کرده بود و همانطور که از لب و لوچه اش میریخت، می پاشید روی بقیه اما خب یک روز آقای احمدی کارش را دید و یک تیپ پای حسایی نساشر کرد و او هم که حسایی چاق و گرد بود روی زمین افتاد، او با من همکلاس است که چند سال هم از

طرفم پرتاب شد، که از کنار گوشم رد شد و پشت بندش فریاد مادرم که می گفت: دختره ی ورپریده باز که واستادی اونجا، برو دیگه تا چراغ خاموش نشده و همه مان از سرما یخ نکردیم!

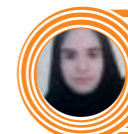
دویدم سمت اتاکی که گوشه حیاطمان بود، جلوی در ایستادم و نفس عمیقی کشیدم و با فوت بیرونش دادم.

با قطره آبی که روی گونه ام چکید، سرم را به طرف آسمون برگرداندم که ناگهان حجم عظیمی از قطره های

فانوس را کمی بالاتر گرفتم تا آسمان را ببینم، ابر های بارانی بعد از باران صبح و ظهر در آسمان شب تقریباً سفید شده بودند، مثل پنبه نه نه مثل پشمک، آن هم چه پشمکی! از آن هایی که مَش قریون هفته ای یک بار به شهر می رود و به اندازه انگشتان دست می آورد و در همان روز های اول هم تمام می شود و حسرت خوردنش را بردلم می گذارد با صدای مادرم به خودم آمدم و فهمیدم مدت هاست به آسمان خیره شدم. این بار تکه سنگی



شعر ادبی

فاطمه غلام پوری  
مترجمه زبان انگلیسی  
طنز گلشیر

## چشم هایت...

گاهی دلم می خواهد من باشم و تو باشی و یک فنجان چایی تازه دم...  
بنشینم با تو ساعت ها درد دل کنم...  
از چشم هایت بگویم...  
از آن چشم هایی که هزاران غزل دارند...  
نارنجی جان...  
دل تنگت که می شوم بارانی ام را می پوشم...

آنجا که می شود سر به روی شانه هایت گذاشت  
آنجا که می شود یک دل سیرتو را داشت  
و بعد که شب شد دستهای خودم را بگیرم از خودم خواهش کنم که با هم به خانه برگردیم...! بین خودمان بماند...

بین خودمان بماند گاهی در حوالی همین نبودن هایت...  
خدا می داند دلم چگونه برایت شور می زند که از طلوع خورشید تا غروب خورشید دلم می خواهد دستهای خودم را بگیرم و بروم آن دور ترها، دور تر از دور ترها آنجا که بودند تمامی ندارد

۵ دی ماه روز بزرگداشت رودکی

## رودکی

مجتبی عیسی دکتري  
تاریخ و زبان‌شناسی  
دانشگاه شیراز

تهران: ۱۳۸۹

نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، تهران: ۱۳۸۳  
نفیسی، سعید، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۸۲  
همایونفرد، محمد صادق، کتابشناسی رودکی، انتشارات مرکز اسناد و مدارک علمی، تهران: ۱۳۶۵

بر جای مانده است. رشیدی سمرقندی که از شاعران مهم قرن ششم می باشد در مورد اشعار وی می نویسد:

**شعر او را بر شمردم سیزده ره**

**صد هزار**

**هم فزون آید اگر چنانکه**

**باید بشمري**

در همین اشعار باقی مانده وی، سی و پنج وزن و مضامین متفاوت وجود دارد که هیچ پیچیدگی در این اشعار وجود نداشته و قابل فهم و روان می باشد

سرانجام این شاعر روشندل نابینا (به اعتقاد برخی مورخان و شاعران) در سال ۳۲۹ در سغد، استانی در تاجیکستان امروزی با کوله باری از اندوخته های علمی - فرهنگی و تاثیرات فراوان بر زبان فارسی و توشه ای پر بار برای آیندگان رخت از جهان فرو بست.

در پایان به یکی از اشعار مهم او اشاره می کنیم که بنا به روایت نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله برای تشویق امیر نصر بن احمد سامانی برای بازگشت به بخارا سروده شده است.

**منابع:**

دولت شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، انتشارات اساطیر، تهران: ۱۳۸۲  
شامیان، حسن، آشنایی با رودکی، انتشارات تیرگان، تهران: ۱۳۹۳  
محمد راضی، شمس الدین، المعجم فی معاییر اشعار عجم، انتشارات زوار، تهران: ۱۳۸۷  
محمد قزوینی، محمد بن محمد، لباب الابواب، انتشارات کتاب هرمس،

**هر که ناموخت از گذشت روزگار**

**هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار**

نام او ابو عبدالله جعفر بن محمد، ملقب به رودکی، (به سبب این که در یکی از روستاهای سمرقند به نام رودک زاده شد) سال تولد او را بین ۲۵۰ تا ۲۶۰ هجری دانسته اند. این شاعر پرآوازه، در دوره حکومت سامانیان که زبان فارسی، مرکزیت علم و ادب و گرامی داشتن شاعران و دانشمندان در اوج شکوفایی بود می زیست و این کانون علم و ادب زندگی علمی - فرهنگی او را در مدار تحول و پیشرفت ادبی قرار داد. این شاعر بزرگ اگرچه نخستین شاعر سخن سرای پارسی گوی نیست) چرا که محمد بن وصیف، ابوسلیک گرگانی و... نخستین اشعار فارسی را به طور رسمی سروده بودند؛ اما بزرگترین شاعر پارسی گوی می باشد که شعر های زیبا با مضامین قوی و سنجیده دارد و در انواع قالب های شعری چون قصیده، رباعی، غزل و... صاحب سبک می باشد. او همچنین در توصیفات، تشبیهات، ساختن مضامین شاعرانه از تلفیق شعر و موسیقی معروف بوده و مورد علاقه پادشاهان زمان خود و الگویی برای شاعران و نویسندگان پس از خود شد. در کتاب های مورخان و شاعران، بسیار او را ستوده و از اشعار و تاثیرات او بر زبان فارسی نقل ها نموده اند. (که در این پژوهش از آن ها استفاده شده و در معرفی منابع به آن ها اشاره خواهد شد تا خوانندگان و علاقه مندان برای آشنایی بیشتر بتوانند به آنها رجوع کنند) مجموعه اشعار وی را از صد هزار تا یک میلیون و سیصد هزار بیت نیز نقل کرده اند که در گذر زمان و حوادث روزگار فقط ۵۵۰ بیت اثر از این اشعار

سوخت که تک و تنها زیر باران مانده است!

در آن تاریکی دنبال گالن نفت می گشتم؛ چشم هایم جایی را نمی دید برای چند دقیقه آن ها را بستم و باز کردم، انگار به تاریکی عادت کرد بود، دستم را به اطراف می کشیدم همه چیز شبیه به گالن شده بود ناگهان صدای غره تراق باعث شد از ترس سر جایم بنشینم و جیغ آرامی بکشم...

زیر پایم خیس شده بود، نکند مثل خواهرم خودم را از ترس خیس کرده ام؟ دستی به لباسم کشیدم

من بزرگتر است و فکر کنم سه سال است در این کلاس مانده پسر بی ادب و زبان نفهمیست، چند بار هم من را به خاطر موهایم مسخره کرده؛ البته گناه دارد ننه آقایش را از دست داده، با خنده از یادآوری کتک خوردن میثم و ناراحتی برای ننه آقایش داخل اتاقک شدم، نگاهی به دستم کردم که متوجه نبودن فانوس شدم، فانوس که از شانس بد من آن را از ترس فریاد مادرم بیرون روی زمین جا گذاشته بودم که حالا شده بود موش آب کشیده  
دلیم به حال فانوس عزیزمان

**این داستان ادامه دارد...**



## حاجی فیروز بابای نوروز



آرشام کمالی مقدم  
فلاخ التحصیل معماری  
دانشگاه پیام نور

حاجی فیروزه، سالی یک روزه همه می دونن منم، همه می دونن اودم ارباب خودم سلام علیکم، ارباب خودم سرتو بالا کن ارباب خودم منو نگاه کن، ارباب خودم یک لطف به ما کن ارباب خودم بز بز قندی ارباب خودم چرا نمی خندی؟ بشکن بشکنه، بشکن من نمی شکم بشکن اینجا بشکنم یار گله داره، اونجا بشکنم یار گله داره این سیاه بیچاره چقدر حوصله داره آیا می‌دونی تاریخچه نوروز از کجا شروع می‌شود؟ منشا و داستان نوروز با افسانه‌ها و تاریخی درهم آمیخته است. واقعیت این است که افسانه‌های مختلفی پشت این داستان وجود دارد. افسانه بابا نوروز و ننه سرما: بابا نوروز یا عمو نوروز پیرمردی با موها و ریش بلند و سپید، کلاه نم‌دی، کمر بند ابریشمی آبی، شال سفید، شلوار کتان و گیوه تخت نازک است که آمدنش، رسیدن بهار را نوید می‌دهد. بابا نوروز عاشق ننه سرما افسانه‌ای است. عشق این دو به وصال ختم نمی‌شود چون آن زمان که عمو نوروز می‌آید ننه سرما خواب است. خوابی عمیق

که حاصل خستگی است که از تمیز کردن خانه بر تنش نشسته است. پیرمرد نشان نوروز و بهار است و پیرزن نشان از سرما و پایان دارد. این افسانه به باوری کهن در باورشناسی و نمادشناسی کهن بر می‌گردد که در آن، مرد نشانه نرینگی و اثرگذاری و زن نشانه اثرپذیری است. از این رو در داستان بابانوروز و ننه سرما هم طبق باورهای باستان بابا نوروز مرد است و ننه سرما زن. عمو نوروز در روزهای پایانی سال از میان کوه به دل شهر می‌زند تا به خانه «ننه سرما» برسد. پیرمرد ریش سفید تنها یک شب را در این خانه می‌گذراند و بامدادن به راه خود می‌رود تا سالی دیگر در همان روز بازگردد. (این رخداد یک مفهوم دارد و آن این است که سال کهنه و روزگار سرما به پایان خود نزدیک می‌شود و جاییش را به سالی نو می‌دهد.) به باور برخی بابا نوروز هم لباس سرخ بر تن می‌کند. (که این نشان راز آلودگی خورشید است. نشانه‌ای که در هفت سین نوروز و سفره شب چله نیز به چشم می‌خورد. علاوه بر این حتی ریش سفید

و بلند بابا نوروز هم نوعی کنایه است؛ کنایه از زمان و قدمت نوروز و جاوید بودن آن. شماری از فرهنگ پژوهان بابا نوروز را از مرزهای سرزمین‌های پارسی فراتر برده و رنگ سرخ لباس بابانوروز را هم به سرخی جامه عمو نوروز ارتباط داده‌اند.) بابا نوروز هم روایت‌ها و نام‌های زیادی به خود دیده است. برای مثال در خراسان و بخش‌هایی از افغانستان به آن «بیبی نوروزک»، در خمین و اراک «ننه نوروز»، در کرانه‌های خلیج فارس «ماما نوروز»، در گیلان «پیر بابا» و «آروس عروس گلی»، در آذربایجان «ننه مریم»، در تاجیکستان و بخارا و دیگر سرزمین‌های آسیای میانه «ماما مروسه» گفته می‌شود. (بر اساس شنیده‌ها بابا نوروز و همراهانش در آذربایجان نمادی از یک سنت بسیار قدیمی هستند که «قیشدان چیخدیم» (از زمستان خارج شدم) نام داشته است. بر اساس این سنت بابا نوروز به همراه حاجی فیروز در خیابان‌ها آواز می‌خوانده تا به همه خبر دهد که بهار آمده و زمستان به پایان رسیده است.)

نام نهاد ز دیده کهن پارس پاسیده سرشت و زین نور پارس نور دور و تیر دیده صور و سور پارس کزان نور آمد نوروز نام فرهیخته سرشت کزین نام نیست دگر شایسته زین ایران نام

# معرفی





- ◆ نویسنده: شقایق پاکی
- ◆ انتشارات: آبارون
- ◆ سال نشر: ۱۴۰۱
- ◆ تعداد صفحات: ۵۸ صفحه

امروزه محققان علوم اجتماعی، پژوهش‌های گوناگونی درباره بحران‌های حاکم بر جامعه از جمله؛ خشونت علیه دختران و زنان انجام داده اند، در این داستان، یک دختر به نام یلدا که اول شخص داستان است، مورد این خشونت خانگی قرار می‌گیرد و در ادامه زندگی خود از روی ناچاری دست به انتخاب و ازدواجی اشتباه می‌زند، او با شخصی که یک کارمند نظامی است ازدواج می‌کند و به شهر دیگری منتقل می‌شود. زندگی آن‌ها ۹ ماه به طول می‌انجامد، در طول این نه ماه او مورد اذیت خانگی از جانب همسرش که تعادل روانی و روحی نداشت و خانواده

همسرش قرار می‌گیرد. آن قدر صبوری به خرج می‌دهد و از خود گذشتگی می‌کند که دیگر تحمل آن شرایط برایش سخت می‌شود، وسایل خود را جمع می‌کند و برای همیشه قصد بازگشت می‌کند اما همسر خود را از این قضیه مطلع نمی‌کند و پایان ترم خود به خانه باز می‌گردد و بعد از پایان امتحان دوباره باز خواهد گشت. به سمت خانه که می‌رود، با توجه به حال بدی که داشت و تمام کارها، حرف‌ها و شکنجه‌ها بر دلش سنگینی می‌کرد، درب خانه را که زد و برادرش در را باز کرد او را بغل کرد و در بغلش سگته قلبی کرد و به زمین افتاد.

خانواده او از روی سهل انگاری هیچ وقت جویای احوالش نشدند و او هم از روی صبوری خویش هیچ حرفی از

رفتار های همسرش به آن‌ها نزد؛ تا سرانجام عاقبت او از گذراندن خوشی های دوران جوانی، مرگی تلخ شد ...

مطالعه این کتاب داستان برای اساتید، دانشجویان، محققین جامعه و بحران‌شناسی حائز اهمیت می‌باشد و منبع خوبی جهت تحقیق و بررسی است جدای از این که برای مطالعه عموم مردم مناسب است.

#### نکته:

اشخاصی که استعداد نویسندگی و شعر سرایی دارند؛ می‌توانند جهت عضویت در انجمن نویسندگان برتر ایران و اطلاع از شرایط آن جهت چاپ کتاب، به خانم شقایق پاکی پیام دهند:



۰۹۱۷۵۳۰۱۱۷۴ "شقایق پاکی"



تاریخ اکران: نوروز ۱۴۰۱

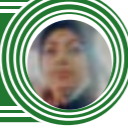
ژانر: درام، جنگی

کارگردان: هادی حجازی فر

بازیگران: هادی حجازی فر، ژیلدا شاهی، وحید حجازی فر، معصومه ربانی نیا، وحید آقاپور و...

داستان فیلم موقعیت مهدی، زندگی شهید مهدی باکری فرمانده لشکر عاشورا از ترک مدیریت شهرداری تا شهادت در قامت فرمانده لشکر عاشورا در عملیات بدر در زمستان ۱۳۶۳ را روایت می‌کند. فیلم موقعیت مهدی نیز یکی از بهترین فیلم‌های سینمایی ۱۴۰۱ است که در جشنواره فیلم فجر سال گذشته حضور داشت و ۵ جایزه بهترین فیلم، بهترین موسیقی متن، بهترین صدابرداری، بهترین جلوه‌های ویژه میدانی و بهترین فیلم اول را گرفت. داستان این فیلم حول محور مهدی باکری، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا و چالش‌های وی با برادر کوچک‌ترش حمید می‌گذرد. تماشای این عنوان از بهترین فیلم‌های ایرانی سال ۱۴۰۱ را از دست ندهید.

«موقعیت مهدی» گرچه فیلمی بیوگرافی درباره شخصیت مهدی باکری است اما تاکیدش بر موقعیت اوست تا فردیتش. فضا و فضا سازی در «موقعیت مهدی» عنصر قدرتمندی است و فارغ از پرداختن به فضای جنگ و آدم‌های جنگ، تصویر دقیق و جزئی نگرانه‌ای از سبک و سیاق زندگی در دهه ۶۰ هم ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد که حجازی فر هم در مقام کارگردان هم به عنوان بازیگر نقش مهدی باکری نخواست به تصویری اسطوره‌ای از او دست بزند و اتفاقاً همین ویژگی بر محبوبیت نقش می‌افزاید و شمایل قهرمانی او را تقویت می‌کند. فیلم ساختاری اپیزودیک دارد و در موقعیت‌های مختلف میان صحنه جنگ و زندگی به بازنمایی شخصیت شهید باکری می‌پردازد.



بازی درونگرایانه و کنترل شده‌ای دارد و بازی چشمی و در سکوتش بیشتر است. او در مقام کارگردان و نویسنده سعی کرده تا از حضور پررنگ قهرمان قصه در طول داستان بپرهیزد و حتی در چند تا از اپیزودها حضور کوتاهی دارد. با اینکه فیلم به زبان ترکی و با زیرنویس است اما تمرکز مخاطب را از بین نمی‌برد و با قصه و شخصیت‌هایش همراه می‌شود. در واقع فیلم مصداقی از این شعر است که همدلی از همزبانی بهتر است.

فیلم از ازدواج او شروع می‌شود و با شهادت او به پایان می‌رسد. اما همین ساختار اپیزودیک به تکمیل یک پازل منجر نمی‌شود و به نوعی پراکندگی وعدم انسجام در روایت دامن می‌زند. همین مساله موجب می‌شود که مخاطب حس کند با فقدان داستان مواجه است یا دست کم فیلم خط داستانی مستقیم و روشنی ندارد. هادی حجازی فر بر خلاف نقش‌های مشابه‌اش در فیلم‌های دفاع مقدسی در اینجا





**"ورزش باستانی یک ورزش زیبا و هنری است، این را ترویج کنید؛ اینها را پیش ببرید و ترویج کنید که بچه‌ها سراغ اینها بروند."**

سخنرانی رهبر انقلاب در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی

آداب و رسوم کم‌کم از بین رفته و کمتر مذهب در این ورزش دیده می‌شود.

این ورزش تاریخی و فرهنگی را به نام مکان اجرای آن، زورخانه ای هم می‌نامند. دانشنامه "بروک هاوس" در کتاب اصلی و جلد ویژه ی ورزشی خود، آن را به عنوان قدیمی‌ترین ورزش بدن‌سازی در جهان معرفی کرده است. در این دانشنامه چنین آمده: "در بازه زمانی خاصی، در بیش از ۱۲۰۰ سال پیش که صلح و آرامش نسبی بر ایران حکم فرما بود، جنگجویان ایرانی ابزار نبرد همچون گرز، کمان و سپر را برای آماده‌سازی بدن برای آینده، تبدیل به ابزار ورزشی کرده، با اینها به ورزش تن و روان خودشان می‌پرداختند."

زورخانه با ساختمان منحصر به فردش، درب کوتاهی دارد که باعث می‌شود افراد، هنگام ورود به آن با قامتی خمیده وارد شوند. این موضوع

در قدیم جنگاوری یک ارزش بود و رزم آوران، پس از موبدان جزو ارزشمندترین طبقات اجتماعی بودند و به علت تسلط به انواع فنون رزمی، در بین مردم، بسیار محبوب بودند با گذشت زمان فنون رزمی با ورزش های تیمی یکی شد و حالت نمایشی پیدا کرد. اضافه شدن اصول اخلاقی، به آن باعث شد؛ تا سبکی جدید به وجود آید که امروزه به آن ورزش باستانی یا پهلوانی می‌گویند. در گذشته یک پهلوان، نه تنها جنگاوری ماهر بلکه از لحاظ معنوی در سطح بالایی بود و به مهمان نوازی، جوانمردی، کمک به فقرا، دستگیری از ضعفا، فروتنی و گشاده رویی مشهور بود.

ورزش پهلوانی، یکی از آیین های باستانی و سنتی ایرانیان است که سابقه سه هزار ساله دارد و افراد حرکات ورزشی و رزمی خاصی را در محلی به نام زورخانه و با وسایل خاصی با ضرب مرشد انجام می‌دهند. در واقع این حرکات بیشتر از یک ورزش بوده و فرهنگ پهلوانی در آن جریان دارد. شعار ورزش باستانی، پرورش تن و روان انسان است به گونه‌ای که شیعیان بر این باورند که زورخانه مسجد دوم شیعیان است؛ ولی در نسل جدید ورزشکاران، این

در گذشته به علت مخفی ماندن از دید دشمن و همچنین نشان دهنده فلسفه تواضع و فروتنی پهلوانان بود. زیر سقف گنبدی شکل آن محوطه ای وجود دارد که اغلب شش ضلعی بوده، چند متر پایین تر از سطح زمین قرار دارد به همین دلیل به آن گود می‌گویند. از لحاظ ظاهر، ساختمان زورخانه ها با معابد، شباهت شگفت انگیزی دارد و فقط محلی برای آموزش و تمرین نیست. بلکه به دلیل داشتن آموزه های معنوی برای ورزشکاران، مقدس و مورد احترام است.

مورخین معتقد اند که هفتصد سال پیش، در خوارزم، شخصی به نام محمود، معروف به پوریای ولی، زورخانه ها را به شکل امروزی در آورده است. اغلب کسانی که به زورخانه ها می‌رفتند؛ دارای روحیه ی جوانمردی، مروت و پهلوانی بودند. همچنین مرشد زورخانه در حین ورزش، برای تهییج ورزشکاران، اشعار و داستان های آهنگین را همراه با ضرب زورخانه ای می‌خواند. امروزه ورزش زورخانه ای هر چند مانند کشتی و وزنه برداری جزو ورزش های بومی و ملی ماست؛ ولی نادیده گرفتن آن در بعضی سالها باعث شده که جوانان کمتری با آن



آشنا باشند؛ یا به آن روی آورند. بعد از انقلاب، برای اولین بار در سال ۱۳۸۴ با حضور رئیس‌جمهور تاجیکستان و معاون رئیس‌جمهور وقت ایران در پایتخت تاجیکستان، اولین زورخانه ی خارج از ایران تاسیس شد. و بعد از آن فدراسیون زورخانه‌ای ایران برای نهادینه کردن ورزش‌های باستانی و همچنین نشر فرهنگ پهلوانی، اقدام به مطالعه و ساخت زورخانه در کشورهای دیگر، برگزاری جشنواره و مسابقات جهانی این رشته نمود. در چند سال گذشته، این فدراسیون به صورت باشگاهی و تیم ملی توانسته؛ این رشته را در ۸۵ کشور دنیا معرفی و ایجاد نماید. همچنین، مهاجران ایرانی برای ترویج و حفظ فرهنگ ایرانی، اقدام به احداث زورخانه هایی در خارج از کشور کرده اند.

با پیشرفت‌های قابل توجه ورزش زورخانه‌ای در جهان و استقبال سایر کشورها از آن، تلاش برای جهانی شدن این ورزش نتیجه داد و فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های زورخانه‌ای تاسیس شد. طبق اساسنامه ی این فدراسیون، ایران هدایت کننده و هسته اصلی آن و تهران به عنوان مرکز دائمی این رشته انتخاب شد. در تاریخ ۲۵ آبان سال ۸۹، به همت

فدراسیون ورزش پهلوانی و سازمان میراث فرهنگی، ورزش‌های زورخانه ای در فهرست میراث معنوی یونسکو، ثبت جهانی شد.

فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های زورخانه‌ای یا کنگره جهانی زورخانه، با علامت اختصاری IZSF شناخته می‌شود. با تأیید این مجمع، کشورهایی که تمایل دارند به عضویت این کنگره در می‌آیند. تاکنون کشورهایی از قاره های مختلف دنیا عضو این مجمع شده

اند. هر چند هنوز هم برای شناخت هرچه بیشتر این ورزش بومی و ملی، در جهان باید تلاش کرد. اما در چند سال اخیر آشنایی با این ورزش با اصالت در کشورهای مختلف، رشد قابل توجهی داشته است. با توجه به این که ورزش‌های زورخانه‌ای علاوه بر پرورش اندام به پرورش فکر و اخلاق، نیز توجه دارد به عنوان یک فرهنگ، ارزش فراگیر شدن و جهانی شدن را دارد



## شهید شیرزاد رشیدی



فاطمه فیونده  
کتابخانه دیجیتال شهید  
دانشگاه شیرزاد

در اردوی راهیان نوری که قبل از عید ۱۴۰۲ رفته بودیم با او آشنا شدیم. برایمان عجیب بود که در اردوی راهیان نور دانشجویان چه می‌کند. مادری دلسوز و مهربان که بعدها فهمیدیم خواهری منتظر است اولین یادمانی که رفتیم کانال کمیل بود. وقتی راوی برای ما از خاطره‌های جنگ می‌گفت راجب شهدایی می‌گفت که پیکرشان هنوز برنگشته‌است. به این جا که رسیدیم ناگهان همه‌های شد. می‌گفتند: آب بدین بهش..... دستشو فشار بدین..... گرم‌زده شده...

هر کس چیزی می‌گفت.

وقتی به سمت همه‌همه رفتیم دیدیم همان مادر مهربانی است که هیچ کس نمی‌دانست در اتوبوس ما دانشجویان چه می‌کند. بعدها که بیشتر باهم صحبت کردیم فهمیدم با نام پسرش که دانشجوی بوده، ثبت نام کرده و همراه دانشجویان آمده

در یادمان‌هایی که می‌رفتیم هر جا راوی حرف از شهدای گمنام می‌زد این مادر بیهوش می‌شد. خیلی نگرانش بودیم ولی خودش می‌گفت به فرزندانم چیزی نگویید. به سختی آنها را راضی کردم تا با شما به اینجا بیایم

در اتوبوس دقیقا پشت من می‌نشست. اوایل صحبتی باهم نداشتیم اما از آن لحظه‌ای که به من بیسکوئیت تعارف کرد هم صحبت شدیم

خواهر یک شهید گمنام بود. شهید شیرزاد رشیدی برایم از خاطره‌های برادرش می‌گفت. از جنگ می‌گفت. از روزی که مادرش فوت کرده بود می‌گفت وقتی وارد شلمچه شده بودیم به من می‌گفت: من می‌دانم برادرم اینجا است. حضورش را احساس می‌کنم.

برادرش در شلمچه مفقود شده بود هر روز در اتوبوس ما رزق‌های معنوی زیبایی می‌دادند. رزق آخرین روز ما یک شکلات بود که به آن یک کاغذ چسبیده بود. روی این کاغذها بیت‌هایی نوشته شده بود. هر کس می‌گفت و شکلاتی برمی‌داشت

نیت کردم و شکلاتی برداشتم. کاغذ جالبی به آن چسبیده بود. به شهید آوینی ارادت خاصی داشتم جمله ای از شهید آوینی برایم نوشته شده بود

**وقتی عقل عاشق شود،**  
**عشق عاقل می‌شود، آنگاه شهید می‌شوی**

مشغول فکر کردن به عمق این جمله بودم که دستی روی شانه ام نشست

خواهر شهید بود. گفت: من سواد

ندارم. نیتی می‌کنم و شکلاتی برمی‌دارم. آن را برایم می‌خوانی؟

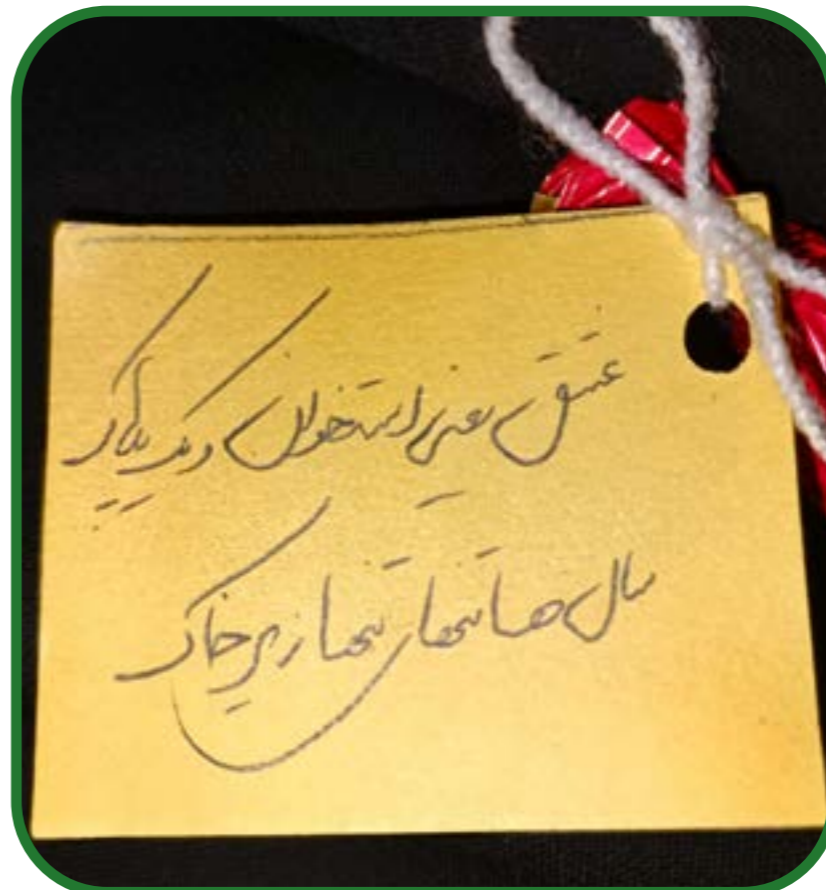
گفتم: باکمال میل گفت: نیت می‌کنم که جواب سوالم مشخص شود. پرسیدم: سوالت چیست مادر؟

گفت: می‌خواهم بدانم برادرم شهید شده‌است یا اسیر؟

خشکم زد. این سوال بهت برانگیز بود. اینکه بعد از این همه سال یک خواهر هنوز امید داشته باشد که برادرش اسیر شده واقعا بهت برانگیز بود

من بادهانی باز به او نگاه می‌کردم و او برگه‌ای از شکلاتش کندم بود و به طرفم گرفته بود و منتظر بود تا برایش بخوانم

با ناباوری برگه را با صدای لرزان برایش خواندم



شهید شیرزاد رشیدی متولد سال ۱۳۴۴ در زمان نوجوانی مادر خود را ازدست داد بعد از گذشت یک سال از فوت مادر برای تحصیل علم حوزوی به حوزه علمیه نورآباد مشغول به تحصیل شد. بعد از گذشت بیش از یک سال تحصیل با آغاز جنگ تحمیلی داوطلبانه به جبهه‌های غرب کشور برای نبرد با کومله‌ها عزیمت کرد و حدود چندین سال در همان منطقه رشادت‌ها آفرید. وی که فردی شجاع بود در بیشتر عملیاتها شرکت می‌کرد و خستگی ناپذیر بود. در سال ۱۳۶۴ ازدواج کرد و حاصل این ازدواج دختری است که همانند پدرش عاشق اهل بیت و حامی رهبر و انقلابش است. بعد از اینکه جبهه‌های غرب کمی آرام‌تر شد به جبهه‌های جنوب رفت که شجاعت و دل‌آوری‌های وی زبانزد تمام رفقاییش شد. می‌گفتند که

یک تنه جای صدف بود. در جبهه‌های جنوب با وجودی که فرمانده بود حتی تا بعد از شهادتش نمی‌دوستانیم. واقعا این شهید بزرگوار، همه کارها رو فقط برای رضای خدا و درخفا انجام می‌داد. به نقل از خانواده‌اش در آخرین مرخصی گفت به هر کجا نگاه می‌کنم فقط فقط خدا رو می‌بینم و از همه حلالیت طلبید و در تاریخ ۴/۴/۶۷ به شهادت رسید. در وصیتنامه‌اش خواهران و خانواده رابه صبر و بردباری وصیت کرده است



## جنگل فندقلو

فاطمه فیولنده  
کوشش مدیریت باغیچه  
دانشگاه شیراز



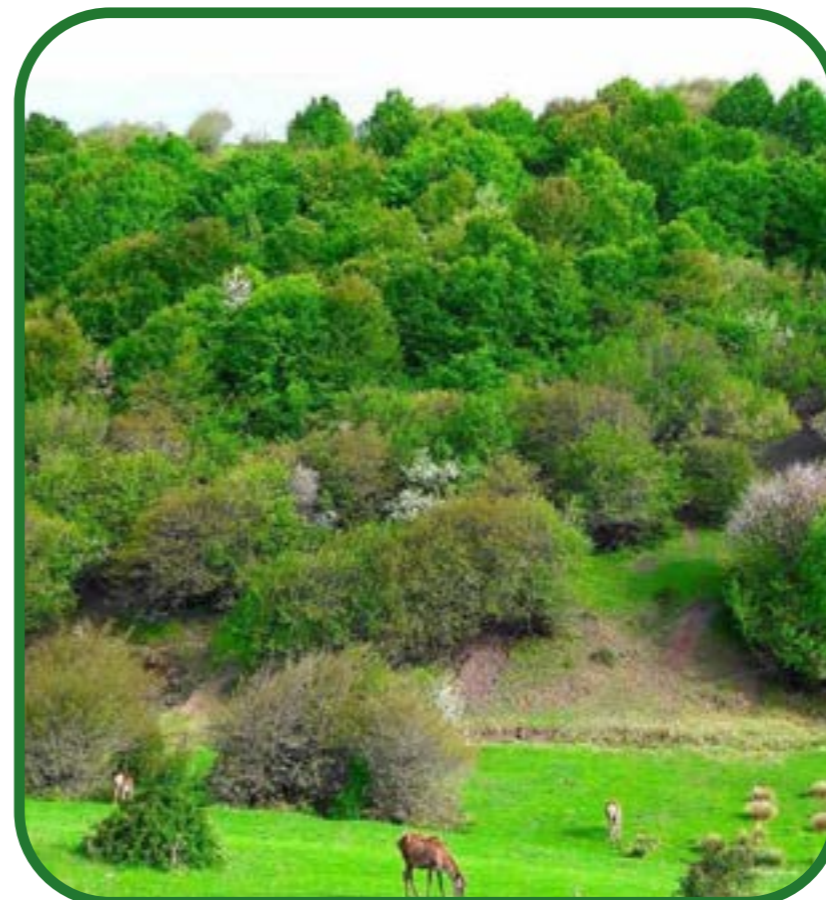
جنگل فندقلو؛ رقص میان بابونه‌های سفید اگر قرار باشد فقط به یک جای دیدنی در ایران سفر کنید و خاطره‌ی آن برای همیشه در ذهنتان ماندگار شود، بدون شک بهترین انتخاب برای شما، جنگل تماشایی و زیبای فندقلو است. یک مکان بکر، به دور از آلودگی‌های شهری که شما را به سکوتی دلپذیر دعوت می‌کند و از تنفس هوای بی‌نظیرش غرق در لذت و مستی می‌شوید. جنگل فندقلو یکی از جاهای دیدنی ایران در استان اردبیل است و اولین تصویری که پیش چشمانتان به نمایش می‌گذارد، یک دشت وسیع و پر از گل‌های بابونه است. رفتن به جنگل فندقلو و رقص در میان بابونه‌های خوش‌عطر و زیبای آن شبیه به قدم گذاشتن بر دامان تازه‌عروسی است که لذت تماشایش پایان ندارد. این جنگل در نزدیکی گردنه مشهور حیران واقع شده و میوه‌های فندق در آن بسیار یافت می‌شوند. چشمه‌ی آبگرم، تله‌کابین و اسکی روی چمن، برگزاری جشنواره‌ی گل در این منطقه، طعم میوه‌های تازه جنگلی و منظره جذاب و خاص جنگل، تنها گوشه‌های از زیبایی‌های حیرتانگیز فندقلو هستند. بهترین زمان سفر به این مکان دیدنی، اواسط بهار تا نیمه فصل تابستان است که هوای منطقه در مطبوع‌ترین حالت خودش قرار می‌گیرد و زیبایی‌هایی جنگل یکی پس از دیگری خودشان را به رخ می‌کشند. پس اگر دوست دارید به جایی متفاوت، خارق‌العاده و منحصر به فرد سفر کنید، جنگل‌های فندقلو در ایران را از یاد نبرید. برای رفتن به جنگل فندقلو ابتدا باید خودتان را به اردبیل برسانید و مسیر اردبیل به نمین را طی کنید. حدود ۱۰ کیلومتر مانده به شهرستان نمین می‌توانید منظره این جنگل را ببینید

و از تماشای آن کیف کنید. باید بدانید بخش بزرگی از جنگل فندقلو در اردبیل و بخش کوچکی از آن در گیلان قرار گرفته است. فندقلو یکی از جاهای دیدنی اردبیل است که هم در بین گردشگران هم میان مردم اردبیل، کلی طرفدار دارد و یکی از پاتوق‌های اصلی اردبیلی‌ها برای گذراندن تعطیلات آخر هفته در کنار خانواده است. بیشتر از نصف منطقه جنگل فندقلو (حدود سه چهارم) را مراتع و دشت‌های وسیعی شکل می‌دهند که در فصل بهار به گل می‌نشینند و رنگ‌وعاب زیبایی به منطقه اضافه می‌کنند. یک چهارم باقی مانده هم مناطق جنگلی هستند که با درختان فندق و تمشک و گیل‌دیگ و... پر شده‌اند. در سال ۱۳۸۹ بود که طرح رهاسازی مارال‌ها در جنگل

دارد. در صورتی هم اهل هیچ کدام از این گروه‌ها نیستید، می‌توانید داخل جنگل فندقلو یا دشت‌های همان حوالی بساط یک دورهمی ساده و باصفا را بچینید و از تماشای مناظر اطراف‌تان و تنفس هوای پاک‌ی که مثلش را در هیچ جایی پیدا نمی‌کنید، لذت ببرید. قدمت گفته می‌شود که جنگل فندقلو از قدیمی‌ترین جنگل‌های ایران است. منظورم از «قدیمی بودن» ۴۰۰ یا ۵۰۰ یا حتی هزار سال نیست؛ جنگل‌های هیرکانی فندقلو، کم‌کم ۲۵ تا ۵۰ میلیون سال قدمت دارند و یکی از ارزشمندترین گنجینه‌های کره زمین محسوب می‌شوند! دلیل نام گذاری جنگل فندقلو، همانطور که از نام آن حدس زده‌اید، پر است از درختان سخاوتمند و پربار فندق! به خاطر همین هم اسم «فندقلو» روی این جنگل مانده است. البته درختان دیگری هم در این جنگل وجود دارد، اما چون از خیلی سال‌های پیش، فروش فندق این جنگل، منبع درآمد



محل‌ها بوده به همین اسم هم شناخته شده است. محل‌ها به این جنگل «مشه» به معنی جنگل و «فیندیلی» که همان تلفظ ترکی فندقلو است، هم می‌گویند. موقعیت جغرافیایی جنگل فندقلو ادامه جنگل‌های هیرکانی چند میلیون ساله شمال کشور است که از قسمت کوچکی از استان گیلان شروع می‌شود و تا شرق استان اردبیل را می‌پوشاند. جنگل فندقلو اردبیل از سمت غرب به روستای آبی بیگلو، ننه کران، کریم کنده، مهدی پستی، دگرماندرق، از سمت شرق به گردنه حیران، از سمت شمال به جاده قدیمی اردبیل-آستارا، روستای آرپا تپه، روستای خانقاه علیا و سفلی و از سمت جنوب به کوه خان بلاغی و روستاهای نیارق منتهی می‌شود





## بورک پوآچا



فصلنامه غلامپور  
مترجمه زبان انگلیسی  
دانشگاه آزاد اسلامی مشهد



مواد لازم:  
خمیر یوفکا: ۳ عدد  
فلفل دلمه ای: ۲ عدد  
گوچه فرنگی: ۲ عدد  
روغن مایع: ۲ قاشق غذاخوری  
پنیر پیتزا: ۲۰۰ گرم  
سوسیس یا کالباس: به مقدار کافی  
تخم مرغ: ۲ عدد  
آرد سوخاری: به مقدار کافی  
طرز تهیه:

مرحله اول:  
برای تهیه بورک پوآچا در ابتدای کار مواد میانی را آماده می‌کنیم، برای این منظور سوسیس را به همراه فلفل دلمه ای و گوچه فرنگی به صورت نگینی ریز خرد کرده و درون یک تابه مناسب می‌ریزیم

مرحله دوم:  
حالا روغن را به تابه اضافه کرده و روی حرارت قرار می‌دهیم، سپس سبزیجات را به مدت ۳ تا ۴ دقیقه

به خوبی تفت می‌دهیم تا کمی سرخ شوند. در ادامه نان یوفکا را به صورت مثلثی برش زده و روی سطح کار می‌گذاریم

مرحله سوم:  
در ادامه مقداری از سبزیجات قسمت پهن مثلث ریخته و روی سبزیجات را با مقداری پنیر پیتزا می‌پوشانیم و اطراف مثلث را جمع می‌کنیم، سپس رول می‌کنیم و درون تخم مرغ می‌گذاریم تا سطح بورکها آغشته شوند

مرحله چهارم:  
حالا بورکها را درون آرد سوخاری می‌غلطانیم تا سطح آنها را کاملا کاور شود، سپس یک قابلمه مناسب روی حرارت گذاشته و مقداری روغن مایع درون آن می‌ریزیم و اجازه می‌دهیم روغن به خوبی گرم شود

مرحله پنجم:  
در ادامه بورکها را درون روغن انداخته و سرخ می‌کنیم تا طلایی و خوشترنگ شوند. در نهایت بورکها را



# اجتماعی

مرد میدان بود... ۳۴

دانه عشق... ۳۷

عشق... ۳۸

سرما سوزان است... ۳۹

آیا می دانستید؟... ۴۲

## مرد میدان بود



فاحلمه بوزیر  
کلشنلی مدیریت  
آموزشی دانشگاه شیراز

داشتیم صحبت می کردیم که بیهو گفت بابات کجاست؟ چرا تنها اومدی و فقط با مادرت اومدی؟ تا گفت بابات کجاست، انگار یه حس غریبی بهم دست داد، میگن بابا پشت و پناهه، میگن بابا ستون خونه هست، گفتم ببخشید بابام تو سوریه شهید شده، عذرخواهی کرد و گفت صحبت هاتون رو با دخترم بکنید، اگه به تفاهم رسیدید و جواب آزمایش هم خوب بود، شب جمعه بیاید یکی از دوستان طلبه‌ام میاد یه مراسم خواستگاری مختصری می گیریم، محرمیتتون بخونن برین

تو تهران تو دانشکده ۷۰۰ تا پزشک نشسته بودن داشتیم براشون صحبت می کردم، شهدا حاضرین، ناظرین. و همینطور براشون خاطره می گفتم. دو تا خانم و یه پسر جوانی هم نشسته بودن، بعد پسر جوان گفت آقای کاجی من یه مطلب داغ داغ بگم؟ گفتم بگو، گفت این خانمی که اینجا نشسته همسر منه، منم پسر شهید مدافع حرمم. یک ماه پیش با این خانم آشنا شدیم تو دانشگاه، رفتم خواستگاریش خونشون، باباشم پاسدار جانباز بازنشسته.

دنبال زندگی بعدیتون. از خونه اومدم بیرون هی تو گوشم صدای: "بابات کجاست؟ چرا تنها اومدی؟" سیستم منو ریخته بود به هم، احساس غربت و غریبی می کردم. یه شب به مراسم یه دفعه برای موبایلم پیامک اومد، دیدم خانومم پیام داده که شما فردا شب با کی میاین؟ ما حدود شصت هفتاد تا مهمون داریم، عمه، خاله، عمو، دایی همه میان، شما با کی میاین؟ باز استرس منو گرفت، من قرار بود فقط با مادرم بریم بخاطر یه شرایط خاص. بیهو عکس بابام سینه دیوار خونه دیدم زدم زیر گریه، گفتم بابا مرد حساسی حداقل برای یه دونه پسرت زن می گرفتی می رفتی شهید می شدی، مرد حساسی رفتم پدرزنم گفت بابات کجاست؟ چرا تنها

## حاج قاسم سلیمانی

زیارت مجازی مزار  
مطهر شهید حاج  
قاسم سلیمانی

روی لینک کلیک  
کنید  
سپس وارد درب  
شمالی شده و به  
مسیر ادامه دهید

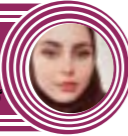
tour.soleimani.ir



پانزدهم اسفند روز درختکاری

### دانه عشق

نرخ سلامت‌حسینی  
کهنجوی کلانشهری  
بیمه‌پزشکی دانشگاه شیراز



نخست سخن برآریم از فر، نهادن سرشت اسپند در گاهنامه سرزمین اسیلمان: سپند ارمیتی، از یاران اهورمزدا نام گرفته امشاسپندبانو. دراندیشیدن وسیر خیال میاییم که پیوند طبیعت ومهربانو حکمت ایست چنان زیبا که گویی نخستین گام خلقت در این ماه نهادینه شده وهمانطور که روشن است این ماه نامیده شده به نام زن و زمین، زیبایی سخن آغاز می‌شود آنجا که هر دو زاینده آتی کیهانند، جهان و زمان بقای خود را وامدار این دو نعمت آفریدگارند. به پایان قصه خاک سرد نزدیک می‌شویم بعد از سپری شدن نیمی از صفحه اسفند ودر دی به مهر اسپند ماه ازفلک، آفریدگار کیهان چرخ را چنان می‌چرخاند که اجرام و ستارگان و خورشید همگی چشم به راه آبستن ساختن مام وطن هستند و خاک را آماده نطفه امید، آتی این سرزمین می‌کند و در این روزگار که گویی در گاهشمار نیاکانمان بهرام روز از اسپند ماه مردمان با کاشت گلدان‌ها به یاری طبیعت می‌پرداختند و این خاک امال را باردار آتیه‌ای سبز وجاودان میکردند. دانه ای از عشق در دل معشوق می‌نهمیم وفردا غنچه‌ای سرباز می‌کند و نهال مهر به درختی تنومند که درسایه‌اش خسته‌دلان را پناه می‌بخشد و بر شمشادش پرستو و جوجه‌هایش را میزبان می‌شود مبدل می‌گردد. سروی آزاد در سرزمین سبز من می‌روید

اومدی؟ من ریختم به هم بابا... خانومم پیام داده گفته فردا شب شصت هفتاد تا مهمون عمه‌ها، خاله‌ها همه میان. من، بچه دانشجو توجیه نیستم اصلا تو این مراسما نرفتم، بابا رفیقای تو میگن شهدا حاضرن، ناظرن، رفیقای تو میگن شهدا حاجت میدن، نمیخوای حاجت منه یه دونه پسرت رو بدی؟ نمیخوای به من نظارت کنی؟ نمیخوای مجلس من با آبرو باشه؟ من تجربه خواستگاری و این مراسما رو ندارم. می‌گفت همینطور گریه می‌کردم نفهمیدم اصلا چه اتفاقی افتاد یه دفعه دیدم بابام داره میداد تا بغلش کردم بوسیدمش خواستم بگم فردا شب خواستگاری و فلان گفتم بابا همه چیزو می‌دونم، به جان بابا اصلا نگران نباش اینکه رفیقای من گفتن شهدا حاضرن، ناظرن درست گفتن، ما شهدا حاضریم ناظریم به جان بابا فردا شب یه کاری می‌کنم مراسمات انقدر با شکوه بشه، اونا شصت هفتاد تا مهمون دارن تو با مادر داری میری برو، ولی یه کاری می‌کنم تا آخر عمر زبان زد تمام طایفه بشه، همه بگن که عجب خواستگاری بود، بابا اصلا نگران نباش، تجربه خواستگاری نداری عیب نداره، فردا شب یکی از رفیقام میداد تو مراسم خودش در خصوص مهریه و شیربها صحبت می‌کنه و خودش مراسمو مدیریت

می‌کنه  
می‌گفت همینطور که این حرفا رو می‌زد از خواب بیدار شدم ساعت سه نصف شب یه خودکار برداشتم برق رو روشن کردم "بسم ال... ساعت سه نصف شب بابام رو خواب دیدم بابام گفتم ما شهدا حاضریم ناظریم و بقیه صحبت‌های بابام رو کامل نوشتم، امضا کردم، گذاشتم توی پاکت چسب زدم.  
نماز صبح رو که مادرم خوندم گفتم مادر شب تو مراسم این پاکت رو بده به من. گفتم: چیه؟ گفتم بزار تو کیفیت شب به من بده.  
رفتیم مراسم در آپارتمان رو که باز کردن دیدیم الله و اکبر، عمه ها، عموها، خاله ها، دایمی ها همه نشستن، شلوغ، باز همون حس غربت و بی کسی بهم دست داد.  
رفتیم نشستیم و حال و احوال کردیم، بعضیا هم زیرلیبی با خودشون یه چیزایی می‌گفتن که چرا فقط دو نفر اومدن و.. می‌گفت یه ده دقیقه یه ربعی نشستیم، حال و احوالا تموم شد و دیگه حرفی برای گفتن نداشتیم. داشتیم استرس می‌گرفتم که یه دفعه موبایل مادرم زنگ خورد، گوشی رو برداشت گفتم ببخشید شما الان تو این خیابونید؟ بله، پای این مجتمع هستید؟ بله، بیاید طبقه پنجم  
می‌گفت منم نمیدونستم کیه،

مادرم رو کرد گفتم: ببخشید یه نفرم از طرف ما داره میاد تو مراسم، حالا کیه که منه داماد هم خبر ندارم. می‌گفت لحظاتی گذشت من منتظر داشتم به در نگاه می‌کردم یه دفعه در آپارتمان باز شد دیدم حاج قاسم سلیمانی اومد داخل.  
دیدم عروس داره گریه می‌کنه، مادر عروس داره اسپند میاره، یکی زنگ می‌زنه فلانی بیا یه جایی هستیم حاج قاسم سلیمانی اومده می‌خواستی باهات عکس بندازی، یکی فیلم برداری می‌کنه، اصلا جلسه تو فضای صلوات و عطر و اسپند و اصلا یه فضای عجیبی شده بود. می‌گفتم یه بیست دقیقه‌ای طول کشید اشک و گریه و صلوات و عکس و همه‌ی اینا تموم شد، یه دفعه حاج قاسم گفتم که دخترم مهریه چقدره و.. شروع کرد به حرف زدن و تموم شد.  
یه دفعه گفتم مادر اون نامه رو بده، دادم به حاج قاسم اومد بزاره تو جیبش گفتم لطفا بخونید گفتم: حتما باید الان بخونم؟ گفتم: آره  
چسب پاکت رو باز کرد و شروع کرد به خوندن نامه الان ساعت سه نصف شب بابام رو خواب دیدم که می‌گفت شهدا حاضرن ناظرن...



کاشت نهال جدید توسط دانشجویان در روز درختکاری در دانشگاه شیراز

## عشق

فاطمه بازر  
کارشناسی مدیریت  
آموزشی دانشگاه شیراز



در فرهنگ لغت نوشته است که واژه عشق از عَشَقَه گرفته شده و عشقه گونه‌ای پیچک است که دور گیاه می‌پیچد. این پیچیدن باعث می‌شود که گیاه زرد و پژمرده شود. بعضی می‌گویند عشق بر انسان همان تأثیری را دارد که عشقه بر گیاه می‌گذارد. اما افراد دیگر، نظرات متفاوتی دارند. عشق در بعضی موارد لطیف است و باعث خوشحالی عاشق و معشوق می‌شود اما گاهی خطرناک است و کسی که عاشق

شده است. در ادبیات کهن ایران کسی که دارای احساس عشق نسبت به کسی دیگر است، دل‌داده و کسی که مورد احساس عشق است؛ دلبر یا دل‌با نام دارد. اگر احساس عشق در وجود انسان‌ها نبود، ادبیات عاشقانه وجود نداشت. همچنین در ادبیات عرفانی عشق حضور گسترده دارد و از مراحل است که عارفان به آن می‌رسند. برخی عارفان عشق را به دو بخش عمده «عشق خدا به بندگان» یا «عشق بزرگ و «عشق بندگان به خدا» یا عشق کوچک تقسیم‌بندی می‌کنند. در این تقسیم‌بندی عشق میانه «عشق انسانی به انسان دیگر» است که فرعی محسوب می‌شود.



نیم ساعت مانده به نیمه شب، ضلع جنوب شرقی میدان شوش، بی‌خواب است و بیدار. کارتن‌خواب‌ها، بساط محقرشان را کف پیاده‌رو پهن کرده‌اند و منقبض و خمار، جنس‌های بی‌مصرف را زیر و رو می‌کنند تا به چشم خریدار پر آب و تاب‌تر باشد؛ گل‌دان پایه شکسته، سهراهی خراب، کاپشن نخ‌نما، عروسک پارچه‌ای بی سر، سی‌دی معیوب، شلوار وصله‌دار، لیوان لب‌پر... معلوم نیست این همه بنجل را از دورریز کدام سطل زباله پیدا کرده‌اند در آن روز و شب‌گردی‌های طولانی که پسمانده خانه‌ها و مغازه‌ها را می‌جویند دنبال ضایعاتی قابل فروش که هم، خرج نان بشود و هم، خرج دود. پیاده‌روی کوچه اوراقچی‌ها، خالی است. جلوی دیوارهای دودزده هیچ‌کسی ننشسته و کوچه، چراغانی است. یکی از ورودی‌های اصلی از بر خیابان شوش به کوچه اوراقچی‌ها را هم با نرده قفل‌دار مسدود کرده‌اند. خلوتی کوچه اوراقچی‌ها، ترسناک است با آن نور زرد زُل چراغ‌هایش که روی دیوارهای تا کمر سیاه از خاطره تحقیر می‌تابد. دختری که سر کوچه بن‌بست بر خیابان نشسته و دوا دود می‌کند، می‌گوید چند هفته قبل، ماشین‌های طرح ضربت آمده‌اند و هر چه کارتن‌خواب کنار دیوار اوراقچی‌ها بوده جمع کرده‌اند و برده‌اند ترک اجباری

دختر، بیمار ترنس است. از برهم ریختگی و ناسازگاری هورمون‌هایش، فقط زمختی استخوان‌ها مانده و رگه محوی در تارهای صوتی وقتی حرف می‌زند. دختر، مربی والیبال نوجوانان بوده. همین حالا و بعد از ۳ سال کارتن‌خوابی، همین‌طور که روی پله جلوی مغازه تعطیل نشسته هم، شمای ورزشکاری دارد با

## سرما سوزان است

هفته‌زرع  
کارشناسی مدیریت  
آموزشی دانشگاه شیراز



آن ساق‌های کشیده. همه زندگی‌اش داخل یک کوله پشتی سیاه‌رنگ چرک است و کیسه پلاستیکی گره خورده به مچ دستش. فاصله دوده‌ایش را با خوردن تکه‌های کوچکی از بیسکویت پر می‌کند. سه سال کارتن‌خوابی، بلاهای ناجوری به سرش آورده؛ دست‌های از ریخت افتاده‌ای که بارها زباله‌ها را زیر و رو کرده تا غذایی برای خوردن پیدا کند، گونه‌های فرو رفته‌ای که بازتاب گرسنگی‌های مفرط است، لباس مندرس و کثیفی که گواه سر گذاشتن بر بالین آسفالت و موزاییک و خاک خیابان است ...

«دندونات همه ریخته.»

وقتی دود دوا را با لب‌های نازکش می‌مکد، صورتش شبیه به پیرزنی می‌شود که به زندگی با آوار‌های خالی خو کرده. همین‌طور که شعله فندک را زیر کفی بازی می‌دهد تا هرویین جامد ذوب شود، آب دهانش را می‌بلعد و با چشم‌هایی که معلوم نیست از سرما به اشک افتاده یا غصه، می‌گوید: «خیلی چیزای با ارزش‌تر از دندونام رفت.»

نه گرمخانه راهش می‌دهند نه سرپناه شبانه چون هویت جسمش بلا تکلیف است. بارها پشت در گرمخانه‌ها التماس کرده و اشکریزان از تحقیر و توهین‌های رکیکی که نثارش شده، دوباره به کوچه‌های سرد برگشته. حالا هم که سطل‌های زباله خیابان سر ناسازگاری گذاشته‌اند؛ خالی‌تر از همیشه.

«نمی‌تونم برم دزدی. نمی‌تونم برم خفت‌گیری. خودمو می‌فروشم.» هیاهوی زن و مردی که می‌دوند به سمت فرعی، بغضش را بند می‌آورد.

«فکر کنم مامور ریختن.»

ماموری در کار نیست. یک ماشین ون «فوریت‌های اجتماعی شهرداری» آمده و نزدیک میدان شوش، جلوی بساط کارتن‌خواب‌ها توقف کرده و مرد و زن، از وحشت ترک اجباری، پا گذاشته‌اند به فرار. غم انگیزترین صحنه‌ای است که می‌بینم. کارتن‌خواب، جانی برای دوییدن ندارد. ده‌ها زن و مرد معیوب و خمار، یکی کاسه‌اش نیم خورده به دست و یکی کیسه‌ای پر از آشغال و یکی توبره‌ای از ماترک زنده بودنش، روی زانوهای خمیده و با شانه‌های قوزی، با آخرین توانی که دارند، ماراتن مضحکی از تقلای برخاسته از ترس نمایش می‌دهند. به سمت میدان که می‌روم، بقایای بی‌خانمانی، روی پیاده‌رو رها شده؛ بسته‌بندی‌های کوچک آلوجه، نیم سوزهای هنوز مشتعل، انبوهی از کیسه و اسباب پلاستیکی برای روشن کردن آتش. بساط‌دارها؛ کارتن‌خواب‌هایی که پیچ و میخ و جلد کاست و کفش لنگه به لنگه و آچار بی‌دسته و کلوچه تاریخ مصرف گذشته می‌فروختند، سراسیمه، خرده آشغال‌هایشان را داخل کیسه و کوله پشتی می‌چپانند تا زودتر از مهلکه بگریزند. همه اینهایی که فرار کردند، جان دار‌ها و سرپاترها بودند. نزدیک میدان، صحنه گسترده‌ای از فروپاشی مطلق است؛ مردان و زنانی خشکیده که حواس تشخیص روز و شب را هم از دست داده‌اند، گوشه‌های پیاده‌رو به حال خود رها شده‌اند. مرد لبو فروش که شعله گاز پیک نیکی بساطش را به امید چراغ روشن دو سه دکه کبابی و سیگار و آمیوه نزدیک میدان، هنوز خاموش نکرده، به این بدن‌های پوسیده نگاهی می‌اندازد و رو به من می‌گوید: «بنا هم خدایی دارن. قبول نداری؟»



داخل زباله‌ها را توی گونی بزرگی می‌اندازد، به بساط «مادام» نگاه می‌کند و می‌گوید که گرمخانه نمی‌رود.

«مادام» زن میانسالی است که گوشه میدان راه‌آهن، بساط پهن می‌کند. ۸ سال قبل، وسط سرمای زمستان بود که مادام را گوشه میدان راه‌آهن دیدم. آن موقع، هنوز ایستگاه متروی راه‌آهن راه نیفتاده بود. مادام، از نیمه شب تا سپیده صبح، ضلع شمال غربی میدان می‌نشست و سیگار می‌فروخت. جوان‌تر بود و چاق‌تر. حالا، لاغرتر شده، دندان‌هایش ریخته، گونه‌هایش گود افتاده، تخم‌مرغ آب‌پز و تنقلات

و چای هل‌دار هم به بساطش اضافه کرده و جلوی ساختمان مترو می‌ایستد. چلوکبابی کنج میدان، برای بساط مادام سیم‌کشی کرده و بالای سرش چراغ روشن می‌شود.

از نیمه شب تا سپیده صبح، شهرداری هم برایش چوب می‌آورد که داخل پیت حلبی آتش روشن کند. مادام، یکی از همین کارتن خواب‌هاست، فقط سرپاژ و با لباس‌های ضخیم‌تر...

دیشب، مرد جانبازی که ساکن خیابان فلاح است و هر وقت حالش خوب باشد، با همسر و فرزندش، چند ظرف یکبار مصرف غذا، از غذایی که در خانه‌شان درست کرده‌اند،

چند عدد میوه و چند تکه لباس به دست می‌گیرند و می‌روند سراغ کارتن خواب‌هایی که کسی آنها را نمی‌بیند، به من می‌گفت: «به مردم بگو این شبای سرد که با ماشینشون میرن بیرون، چند تا بسته نون و خرما با یک فلاسک آب جوش و چای همراه ببرن. اگه کارتن‌خوابا رو دیدن، به هر کدوم یه لیوان چای داغ و یه لقمه نون و خرما بدن.»

دور تهران پوسته‌ای از یخ کشیده‌اند. نسخه‌های کلیشه‌ای مثل راه رفتن و دویدن درجا، حریف سوز سردی که تا مغز استخوان می‌رسد نیست. نیم ساعت تحمل این هوا و این سرما، جواب خیلی سوال‌ها را می‌دهد؛ چرا کارتن خواب، پر از نفرت و خشم می‌شود، چرا وقتی دنبال زباله‌ها، سطل‌ها را زیر و رو می‌کند یا در فاصله کیلومترها پیاده رفتن‌هایش برای رسیدن به نان یا مواد، سر بالا نمی‌گیرد به آدم‌ها و ماشین‌ها نگاه کند، چرا نمی‌خندد، چرا به گرسنگی‌های ویران‌کننده‌اش بی‌محلی می‌کند، هزار چرای دیگر از همین جنس. سرمای رخنه کرده در بی‌پناهی، هر خاصیت انسانی را در آدم فلج می‌کند.

دور تهران پوسته‌ای از یخ کشیده‌اند. نسخه‌های کلیشه‌ای مثل راه رفتن و دویدن درجا، حریف سوز سردی که تا مغز استخوان می‌رسد نیست. نیم ساعت تحمل این هوا و این سرما، جواب خیلی سوال‌ها را می‌دهد؛ چرا کارتن خواب، پر از نفرت و خشم می‌شود، چرا وقتی دنبال زباله‌ها، سطل‌ها را زیر و رو می‌کند یا در فاصله کیلومترها پیاده رفتن‌هایش برای رسیدن به نان یا مواد، سر بالا نمی‌گیرد به آدم‌ها و ماشین‌ها نگاه کند، چرا نمی‌خندد، چرا به گرسنگی‌های ویران‌کننده‌اش بی‌محلی می‌کند، هزار چرای دیگر از همین جنس. سرمای رخنه کرده در بی‌پناهی، هر خاصیت انسانی را در آدم فلج می‌کند.

شمال میدان شوش، دو اتوبوس شرکت واحد، تبدیل شده به گرمخانه سیار. هر کارتن‌خوابی که می‌آید پشت در اتوبوس‌ها، مددکار اجتماعی اسمش را می‌پرسد و یادآوری می‌کند که مصرف مواد و سیگار و دعوا داخل اتوبوس ممنوع است. مددکار می‌گوید هر فرد بی‌خانمانی می‌تواند تا ۵ و نیم بامداد، داخل اتوبوس‌ها بماند و استراحت کند. موتور اتوبوس‌ها روشن است تا بخاری اتوبوس هم روشن باشد. به کارتن خواب‌های داخل اتوبوس، پتو می‌دهند و غذا؛ غذایی که اغلب، مردم نیکوکار می‌آورند مثل همان جوانی که بوکسور بود و با پژوی سورمه‌ای آمد و از صندوق عقب ماشینش، ۳۰ ظرف یکبار مصرف برنج و خورش به دست مددکار داد برای کارتن خواب‌های داخل اتوبوس و در جواب مددکار که می‌گفت «ما هیچ حال این بچه‌ها رو نمی‌فهمیم»، گفت: «من می‌فهمم. من خودم کارتن خواب بودم. دو سال کارتن خواب بودم توی بهشت زهرا. من می‌فهمم.»

دو ساعت بعد از نیمه شب، دمای هوا رسیده به ۳ درجه زیر صفر. انگار

گرمخانه‌های سیار میدان راه‌آهن، دو اتوبوس شرکت واحد که شمال میدان ایستاده‌اند، پر شده. پیرمرد کارگر که از روستاهای اطراف تبریز به تهران آمده دنبال شغل و ۸ ماه است خیابان‌های تهران را بالا و پایین می‌رود و گوشه میدان‌ها می‌نشیند که یک نفر پیدا شود و برای بنایی و نقاشی ساختمان و



که جعبه‌ها و بطری‌های پلاستیکی

## آیا می دانستید

زهرا آزاد  
کوشش علمی مهندسی  
پزشکی  
دانشگاه شیراز



موش های صحرایی موجودات بسیار عجیبی هستند، آنها قدرت باروری شگفت انگیزی دارند و می توانند تنها در هجده ماه بیش از یک میلیون فرزند داشته باشند.

با یک مداد می توان یک خط ۵۶ کیلومتری کشید.

سیب آن قدر انواع زیادی دارد که اگر بخواهید هر روز یکی از آنها را بخورید ۲۰ سال طول می کشد.

سلفی ها بیشتر از کوسه ها قربانی می گیرند.

بخش سفید رنگ هلال مانند ناخن، ماهک نام دارد. اگر این نقطه

سفید در ۸ تا ۱۰ انگشت شخص پیدا شود، نشانه سلامت و ایمنی بدن است.

مصرف نان سنگک برای صبحانه علاوه بر افزایش توان بدن در طول روز از اشتهای کاذب جلوگیری کرده و همین طور موجب لاغری پهلوها می شود.

اثر انگشت در رحم مادر شکل میگیرد. این برجستگی های پرپیچ و خم در اثر تماس دست جنین با دیواره رحم ک اطرافش را فرا گرفته ایجاد می شود و به همین دلیل حتی اثر انگشت برای دوقلوها هم یکسان نیست.

خوردن آب سرد بعد از غذا، مواد

روغنی که در آن لحظه مصرف کردهاید را سفت و روند هضم غذا را کند می کند.

در بدن هر انسان طول رگ های خونی به ۹۶ تا ۱۰۰ هزار کیلومتر می رسد. اگر چه این مسیر بسیار طولانی است اما تنها ۶۰ ثانیه طول می کشد تا خون در تمامی بدن گردش پیدا کند.

خوردن نوشابه بیش از ۲ بار در هفته احتمال خطر ابتلا به دیابت ۲ برابر، سرطان ۴ برابر و حمله قلبی را ۲۰ درصد افزایش می دهد.

تردمیل در اصل یک وسیله تنبیه بود که انسانها را مجبور میکردند با راه رفتن روی چرخ های بزرگ غلات را آسیاب کنند، این وسیله از همین رو «tread=راه رفتن» «mill=آسیاب کردن» نام گرفت.

رنگ واقعی فلامینگوها صورتی نیست، این پرندگان به رنگ خاکستری متولد می شوند اما رژیم غذایی آن ها که از میگوی آب های شیرین و جلبک های سبز آبی تشکیل شده حاوی نوعی رنگ صورتی طبیعی به نام کانتاگزانتین است که پرها را صورتی می کند

مرغ مگس خوار تنها پرنده شناخته شده ای است که می تواند به سمت عقب نیز پرواز کند. تاپیان غربی سمی ترین مار جهان است، یک نیش سمی این مار برای کشتن حداقل ۱۰۰ مرد بالغ کافی است که در صورت عدم درمان می تواند طی ۳۰ دقیقه انسان را هلاک کند.

سمورها هنگام خواب دست هم را می گیرند.

مرگبارترین حیوان دنیا کوسه، خرس یا ببر نیست بلکه پشه است!



زبان ببر به حدی زبر است که حتی میتواند پوسته ی رنگ دیوار را به راحتی خراش دهد؛ حتی میتواند پوست هر حیوانی را با لیسیدن تا رسیدن به استخوان بکند.

چهارده درصد از کارکنان شرکت گوگل، مدرک دانشگاهی ندارند. چون هنگام استخدام در شرکت گوگل کافی است در آزمون استخدامی آن نمره کافی را کسب کنید و هیچ مدرک تحصیلی برای ورود نیاز نیست

اگر با سرعت نور حرکت کنیم ... ۱ ثانیه بعد به ماه می رسیم؛ ۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه بعد به خورشید می رسیم؛ ۲۰۰۰ سال زمان لازم است تا از کهکشان راه شیری خارج شویم؛

۲ میلیون و ۵۰۰ هزار سال طول می کشد تا به «آندرومیدا»، نزدیک ترین کهکشان مارپیچی به راه شیری برسیم!!

طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی سالانه ۷۲۵ هزار نفر در اثر ابتلا به بیماری های منتقل شده از طریق پشه از جمله مالاریا، تب دنکی و تب زرد می میرند.

مارمولک شاخ دار می تواند از فاصله بین دو چشمش خون پرتاب کند که تا فاصله ۹۰ سانتی متر دورتر می رود، این کار برای گیج کردن شکارچیان است.

کوالاها از ۲۴ ساعت ۲ ساعت بیدارند.

سوسک حتی بعد از جدا شدن سرش می تواند ماه ها زنده بماند.

اصطلاح «اشک تمساح» برمی گردد به باوری در قرون وسطا که عقیده داشتند کروکودیل ها هنگام کشتن و خوردن شکارشان، از غم و اندوه اشک می ریزند.

راه‌های ارتباطی ما:



قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

